

﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلَفُونَ﴾

معنای این آیه چیست و آیا با یاران مهدی یا مهدیین (علیهم السلام)، ارتباطی دارد؟



کتاب: جواب المنیر (پاسخ‌های روشنگرانه بر بستر امواج) جلد ۷، سوال / ۶۶۳

سید احمد الحسن علیه السلام

وصی و رسول امام مهدی علیه السلام

متن و ترجمه

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السؤال / ۶۶۳: السلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

اللهم صلّ على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين وسلم تسليماً كثيراً.  
﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ﴾، ما معنى هذا الآية. وهل لها علاقة بأصحاب المهدي (عليه السلام) أو المهديين؟

پرسش / ۶۶۳: السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

اللهم صلّ على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين وسلم تسليماً كثيراً  
(اگر می‌خواستیم از بین شما فرشتگانی قرار می‌دادیم تا در روی زمین جانشینی کنند). معنای این آیه چیست و آیا با یاران مهدی (علیهم‌السلام) یا مه‌دین، ارتباطی دارد؟

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين وسلم تسليماً كثيراً.  
﴿وَمَا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ \* وَقَالُوا أَلَيْسَ خَيْرًا أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ \* إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ \* وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ \* وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمُزِّنْ فِيهَا وَاتَّبِعُونْ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ [الزخرف: ۵۷ - ۶۱].  
قريش والعرب كانوا يجادلون بمغالطة يصيغونها على أنها سؤال يطلبون جوابه من محمد (صلى الله عليه وآله)، وسؤالهم يقارن بين ألوهية أصنامهم التي يدعونها وألوهية عيسى التي يدعيها المسيحيون لعيسى (عليه السلام)، في حين أنّ المسؤول (صلى الله عليه وآله) الذي ينكر عليهم تأليه الأصنام أيضاً لا يقر بألوهية عيسى (عليه السلام) المطلقة، بل يقول إنّ عيسى (عليه السلام) إنسان وعبد من عباد الله وخليفة من خلفاء الله في أرضه، ولهذا وصف الله حالهم بأنهم مجادلون، لأن السؤال مبني على فرض غير صحيح ولا يقره ولا يقول به المسؤول، وهذا الأسلوب يستخدمه أئمة الكفر دائماً عندما يجدون أنّ أدلة الدعوة الإلهية قد أخذت بأعناقهم فيصيغون سؤالاً مبنياً على مغالطة وفرض غير صحيح لا يقره ولا يقول به المسؤول ليشكلوا على الدعوة الإلهية ويطلبون جواباً لمغالطتهم وسؤالهم الخاطئ والمبني على الخطأ، وهؤلاء جوابهم يكون في بيان أنّ السؤال مبني على فرض خاطئ ليتضح أنهم مجرد مجادلين كما وصفهم القرآن: ﴿مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ﴾.

پاسخ: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهدين و سلم تسليماً.  
(وقتی فرزند مریم، به عنوان مثالی برای قوم تو زده می‌شود، قوم تو از آن مثال، باز می‌دارند \* و (در پاسخ) می‌گویند: آیا خدای ما بهتر است یا او؟ آن‌ها این سخن را برای مجادله می‌گویند، بلکه آن‌ها قومی

هستند که (با تو) دشمنی می کنند. \* فرزند مریم، بنده ای است که به او نعمت دادیم، و او را مثالی برای بنی اسرائیل قرار دادیم \* و اگر می خواستیم، از میان شما ملائکه ای قرار می دادیم که در زمین خلافت کنند، \* و این قرارداد الهی، علمی است برای ساعت (قیامت صغری)، به آن شک نکنید، و از من دنباله روی کنید که این است راه مستقیم).<sup>(۱)</sup>

قریش و عرب، به صورتی مغالطه آمیز، مُجادله می کردند و این مجادله را در قالب سؤالی که پاسخ آن را از محمد ﷺ درخواست می کردند، مطرح می نمودند. پرسش آن ها قیاسی بود بین ألوهیت (خدا بودن) بت های شان که مخاطب شان بود و خدا بودن عیسی (علیه السلام) که مسیحیان برای عیسی (علیه السلام) مدعی هستند، در حالی که شخص سؤال شونده ﷺ، همان طور که خدا بودن بت ها را انکار می کند، خدا بودن مطلق عیسی (علیه السلام) را نیز منکر می شود؛ حتی می گوید عیسی (علیه السلام) انسان و بنده ای از بندگان خدا و خلیفه ای از خلفای خدا در زمینش می باشد. به همین جهت خداوند حالت آن ها را به «جدل کننده» توصیف نموده است؛ زیرا سؤال آن ها، بر مبنای فرضی غیر صحیح بنا شده است و سؤال شونده، نه به آن اقرار می کند و نه آن را قبول دارد. این روشی است که پیشوایان کفر به طور مرتب از آن استفاده می کنند؛ وقتی می بینند، دلایل دعوت الهی آن ها را مُلزم نموده است، سؤالی مبنی بر فرضی غیر صحیح و مغالطه آمیز مطرح می کنند که شخص سؤال شونده، نه به آن اقرار می کند، و نه آن را قبول دارد، تا بر دعوت الهی اشکال بگیرند. آن ها پاسخی برای مغالطه و سؤال اشتباه خود می خواهند که بر یک مبنای غلط پایه گذاری شده است. پاسخ این افراد به این صورت است که سؤال، بر فرضی اشتباه پایه گذاری شده، تا روشن شود که آن ها فقط قصد جدال دارند، همان طور که قرآن آن ها را این گونه توصیف فرموده است: (آن ها این سخن را نمی گویند جز برای جدل بلکه آن ها قومی ستیزه جویند).

ومن ثم انتقل النص الإلهي إلى القول: ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ﴾: أي لو نشاء لجعلنا منكم خلفاء - كالملائكة معصومين أنقياء أظهار - يخلقون الله سبحانه وتعالى بعد محمد (صلى الله عليه وآله)، ويخلقون محمداً (صلى الله عليه وآله) بعد انتقاله إلى الملائكة الأعلى، ويخلق بعضهم بعضاً، كما أنه سبحانه جعل قبل هذا عيسى (عليه السلام) عبد الله خليفة لله في أرضه، فالله سبحانه وتعالى قال عن عيسى (عليه السلام): ﴿وَجَعَلْنَاهُ﴾، ثم قال: ﴿لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ﴾ والجعل فهما واحد، ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلاً لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ \* وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ ...﴾ أي جعل عيسى (عليه السلام) مثلاً وقُدوةً وقائداً يقتدي به بنو إسرائيل ويتبعونه، ولو شاء الله لجعل منكم خلفاء في هذه الأمة تقتدون بهم وتتعلمون منهم وتتخذونهم مثلاً يحتذى به كما جعل الله عيسى (عليه السلام) ﴿مَثَلاً لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ﴾.

به همین دلیل است که متن الهی به این سخن منتقل شده است: ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ﴾ (و اگر می خواستیم، از میان شما ملائکه ای قرار می دادیم که در زمین خلافت کنند)؛ یعنی اگر می خواستیم از میان شما خلفایی قرار می دادیم، که مثل فرشتگان، معصوم و پاک هستند، تا پس از محمد ﷺ، جانشین خدای سبحان و متعال شوند و پس از انتقال محمد ﷺ به ملاء اعلیٰ، جانشین او گردند؛ بعضی از آن ها جانشین بعضی دیگر شوند، همان گونه که خدای سبحان، قبل از این هم عیسیٰ (علیه السلام) را بنده و خلیفه ی خدا در زمین قرار داد. خدای سبحان و متعال، در مورد عیسیٰ (علیه السلام) فرموده است: ﴿وَجَعَلْنَاهُ﴾ «او را قرار دادیم»، سپس فرمود: ﴿لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ﴾ «از میان شما قرار دادیم». عبارت «جَعَلَ» (قرار دادن) در هر دو یکسان است. ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مِثْلَ لَبْنِيِّ إِسْرَائِيلَ \* وَ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ ...﴾ (او بنده ای است که به او نعمت دادیم و او را مثالی برای بنی اسرائیل قرار دادیم \* و اگر می خواستیم، از میان شما قرار می دادیم....)؛ یعنی عیسیٰ (علیه السلام) به عنوان مثال، الگو و رهبری قرار داده شده است تا بنی اسرائیل به او اقتدا و از او پیروی کنند و اگر خداوند می خواست از میان شما، خلفایی در این امت قرار می داد تا به آن ها اقتدا کنید و از آن ها بیاموزید و آن ها را به عنوان مثالی برای خود بگیرید تا مثل آن ها شوید، همان طور که خداوند، عیسیٰ (علیه السلام) را (الگوی) قرار داد: ﴿مِثْلَ لَبْنِيِّ إِسْرَائِيلَ﴾ (مثالی برای بنی اسرائیل).

وحقیقة أنّ العجب لا ینقضی ممن یسمون أنفسهم مفسري القرآن، ویقولون إنّ المراد هنا هو "بدلاً منكم" (٧)، فلو كان يمكن أن تقلب المعاني بهذه الصورة القبيحة بإضافة ألفاظ تغير معنى الكلام تماماً بحيث یقلب النفي إيجاباً وإيجاباً نفيّاً، لما بقي للكلام معنى، فكيف لعاقل أن يقول إنّ معنى (منكم) هو (بدلاً منكم)، هذا كمن يقول إنّ معنى (نعم) هو (لا)، ومعنى (لا) هو (نعم)؟! في حين أنّ عدّ فرد من الجن أو الإنس بأنه من الملائكة لسبب، كمشابهتهم في الطاعة أو نقاء وطهارة باطنه أو لارتقائه معهم في السماوات، قد ذكر في القرآن، فإلله قد عدّ إبليس من الملائكة لأنه كان قبل أن يعصي وبحسب ارتقائه في السماوات يُحسب من الملائكة:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى﴾ [طه: ١١٦].

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ٣٤].

٢- هذه بعض أقوال المفسرين: من الشيعة:

الطبرسي: [ولو نشاء لجعلنا منكم] أي بدلاً منكم معاشر بني آدم (ملائكة في الأرض يخلفون) بني آدم أي يكونون خلفاء منهم. والمعنى: لو نشاء أهلكناكم، وجعلنا الملائكة بدلکم سكان الأرض، يعمرونها، ويعبدون الله [مجمع البيان: ج ٩ ص ٩٠].  
مكارم الشيرازي: [ولئلا يتوهموا أن الله سبحانه محتاج لعبوديتهم، وأنه يصر عليها، فإنه تعالى يقول في الآية التالية: "ولو نشاء لجعلنا منكم ملائكة في الأرض يخلفون" ملائكة تخضع لأوامر الله، ولا تعرف عملاً [إلا طاعته وعبادته] الأمثل: ج ١٦ ص ٨١.  
ومن السنة:

الطبرسي: [ ... عن مجاهد، قوله: لجعلنا منكم ملائكة في الأرض يخلفون قال: يعمرن الأرض بدلاً منكم] جامع البيان: ج ٢٥ ص ١١٥.  
ابن كثير: [وقوله عز وجل "ولو نشاء لجعلنا منكم" أي بدلکم "ملائكة في الأرض يخلفون"] تفسير ابن كثير: ج ٤ ص ١٤٣.

واقعاً تعجب از کسانی که خود را مُفسّر قرآن می‌نامند و می‌گویند منظور از ﴿منکم﴾ (از شما) در این جا، ﴿بدلاً منکم﴾ (به جای شما) است، پایان ندارد.<sup>(۳)</sup> اگر قرار باشد، معانی (آیات) به این شکل قبیح، وارونه شود و به این گونه کلماتی را اضافه کنیم تا معنی جمله را به کلی تغییر دهد و «منفی» تبدیل به «مثبت» و «مثبت» تبدیل به «منفی» شود، دیگر برای جملات، معنایی باقی نمی‌ماند. چگونه شخص عاقلی می‌تواند بگوید معنای ﴿منکم﴾ (از شما)، ﴿بدلاً منکم﴾ (به جای شما) است؟! این درست مثل این است که کسی بگوید: معنای «بله»، «نه» است و معنای «نه»، «بله» است!!! در حالی که به حساب آوردن فردی از جنیان یا یک انسان به عنوان یکی از فرشتگان، دلیلی دارد، مثلاً در مشابَهت با آن‌ها در اطاعت، پاکیزگی، طهارت باطن یا ارتقا به همراه آن‌ها در آسمان‌ها. در قرآن، خداوند، ابلیس را به عنوان یکی از فرشتگان یاد کرده است، به این دلیل که ابلیس پیش از سرپیچی، و به سبب ارتقای در آسمان‌ها، از فرشتگان محسوب می‌شد: (و زمانی که به فرشتگان گفتیم، به آدم سجده کنید، آن‌ها سجده کردند مگر ابلیس که سر باز زد)،<sup>(۴)</sup> (و زمانی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید، همگی سجده کردند مگر ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید و از کافران بود).<sup>(۵)</sup>

والجعل في الآيات المتقدمة هو نفسه الجعل الأول لآدم (عليه السلام) خليفة الله في أرضه ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ٣٠]، وهو نفسه جعل الله لداود (عليه السلام) خليفة

۳- سخنان برخی از مفسرین:

شیعه:

طبرسی: ﴿ولو نشاء لجعلنا منکم﴾ (اگر می‌خواستیم، از میان شما قرار می‌دادیم) یعنی به جای شما، گروه بنی آدم ﴿ملائکة فی الأرض یخلفون﴾ (فرشتگانی که در زمین خلافت کنند) در میان بنی آدم، تا جانشینان آن‌ها شوند، و معنای آیه به این صورت می‌باشد: «اگر می‌خواستیم، آن‌ها را هلاک می‌کردیم و فرشتگان را به جای شما، ساکنان زمین قرار می‌دادیم، تا آن را آباد کنند و خدا را بپرستند». (مجمع البیان: ج ۹ ص ۹۰)

مکارم شیرازی: تا آن‌ها فکر نکنند، خداوند به پرستش آن‌ها نیازمند است و خداوند بر آن اصرار دارد. خداوند متعال در آیه‌ی بعدی می‌فرماید: ﴿ولو نشاء لجعلنا منکم ملائکة فی الأرض یخلفون﴾ (اگر می‌خواستیم از میان شما، فرشتگانی قرار می‌دادیم تا در زمین خلافت کنند) فرشتگانی که فرمان خدا را می‌پذیرند، و کاری جز اطاعت و پرستش خدا نمی‌شناسند. (الأمثل (تفسیر نمونه): ج ۱۶ ص ۸۱) اهل سنت:

طبری: .... مجاهد، می‌گوید: ﴿لجعلنا منکم ملائکة فی الأرض یخلفون﴾ (اگر می‌خواستیم از میان شما، فرشتگانی قرار می‌دادیم تا در زمین خلافت کنند) می‌گوید: زمین را به جای شما آباد کنند. (جامع البیان: ج ۲۵ ص ۱۱۵)

ابن کثیر: سخن خدای عزوجل: ﴿ولو نشاء لجعلنا منکم﴾ (اگر می‌خواستیم از میان شما قرار می‌دادیم) یعنی به جای شما ﴿ملائکة فی الأرض یخلفون﴾ (فرشتگانی که در زمین خلافت کنند). (تفسیر ابن کثیر: ج ۴ ص ۱۴۳)

۴- طه: ۱۱۶

۵- بقره: ۳۴

في الأرض ﴿يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ [ص: ۲۶].  
 فلورتبنا الآيات وقرآناها بالتوالي سنجد أن القرآن ينص بوضوح على أن أمر الاستخلاف بدأ بآدم (عليه السلام) وهو مستمر بعد محمد (صلى الله عليه وآله) ﴿... وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ... إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ... وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ﴾.

﴿جعل﴾ (قرار دادن) در آیات قبله، همان ﴿جعل﴾ (قرار دادن) اول آدم (عليه السلام) به عنوان خلیفه‌ی خدا در زمینش است: (و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین، خلیفه‌ای قرار می‌دهم، (فرشتگان) عرض کردند: آیا کسی را قرار می‌دهی که در زمین فساد می‌کند و خون‌ها را می‌ریزد، در حالی که ما تو را حمد و تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم. (خداوند) فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید).<sup>(۶)</sup> و این مانند همان ﴿جعل﴾ (قرار دادن) داوود (عليه السلام) توسط خداوند، به عنوان خلیفه‌ای در زمین است: (ای داوود! ما تو را به عنوان خلیفه‌ای در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم، به حق، حکمرانی کن، و از هوا (ی نفس) پیروی نکن که تو را از راه خدا بازمی‌دارد. کسانی که (انسان‌ها را) از راه خداوند گمراه می‌کنند (و باز می‌دارند) به جهت فراموش کردن روز حساب، برایشان عذابی شدید است).<sup>(۷)</sup>  
 اگر آیات را کنار هم قرار دهیم و پشت سر هم بخوانیم، می‌فهمیم که قرآن به روشنی تأکید دارد که مسئله‌ی تعیین جانشین، از آدم (عليه السلام) آغاز شد و تا محمد (صلی الله علیه و آله) ادامه دارد: (... و زمانی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم... ای داوود ما تو را در زمین، خلیفه قرار دادیم، پس در میان مردم، به حق، حکمرانی کن.... (فرزند مریم)، فقط بنده‌ای است که به او نعمت دادیم و او را مثالی برای بنی اسرائیل قرار دادیم.... و اگر می‌خواستیم، از میان شما فرشتگانی را قرار می‌دادیم که در زمین خلافت کنند).

وقد شاء سبحانه وتعالى وفعل ما أراد وجعل ملائكة في الأرض يخلفون بعد محمد (صلى الله عليه وآله) كما أنه جعل عيسى سابقاً قبل محمد (صلى الله عليه وآله)، وهؤلاء هم آل محمد (عليهم السلام) الأئمة

والمهديون<sup>(٨)</sup>. لهذا<sup>(٩)</sup> أتم سبحانه بقوله: ﴿وَإِنَّهُ لَعَلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُون هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ﴾: أي إن هذا الجعل الإلهي ﴿لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ﴾ - والذي نقل بنص وصية محمد (صلى الله عليه وآله) الوحيدة ليلة وفاته<sup>(١٠)</sup> - علم يعرف به دين الله الحق إلى يوم القيامة، أي كما وصفه رسول الله (صلى الله عليه وآله) بأنه كتاب عاصم من الضلال أبداً ﴿وَإِنَّهُ لَعَلْمٌ لِّلسَّاعَةِ﴾<sup>(١١)</sup>، والله يقول هو كذلك فلا تشكوا بأنه عاصم لكم من الانحراف والضلال عند ساعة القيامة الصغرى وظهور من يحتج بهذا النص، فمن يحتج بهذا النص فهو صاحبه وإلا لما صحَّ أن يوصف النص بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، فلو لم يكن محفوظاً من الله أن يدعيه الكاذبون المبطلون حتى يدعيه صاحبه<sup>(١٢)</sup> لكان وصفه بأنه عاصم من الضلال كذباً وإغراءً للمكلفين باتباع الباطل، وهذا أمر لا يصدر من العالم الصادق القادر الحكيم المطلق سبحانه. إذن، فلا تشكوا أنها ساعة القيامة الصغرى عندما يرفع هذا الكتاب صاحبه ﴿فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا﴾، فمن يرفع هذا الكتاب فهو صاحبه، فإذا كنتم تريدون النجاة من الضلال والانحراف اتبعوا محمداً (صلى الله عليه وآله) بقبول وصيته التي أوصاها ليلة وفاته والتي فيها العلم الذي يكفيكم للنجاة أبداً، وفيها علم الساعة ومعرفة الحق عند القيام، وتشخيص المدعي عندما يرفع هذا الكتاب الموصوف بأنه عاصم من الضلال<sup>(١٣)</sup>. ﴿وَاتَّبِعُون هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ﴾ أي اتبعوا محمداً (صلى الله عليه وآله) في نصه من الله على من يخلقونه من بعده.

خداوند سبحان و متعال ارداه فرمود و آنچه را اراده نمود، به انجام رسانید و فرشتگانی در زمین قرار داد تا پس از محمد صلی الله علیه و آله در زمین خلافت کنند، همان گونه که عیسی علیه السلام را پیش از محمد صلی الله علیه و آله قرار داد

<sup>٨</sup>- روى الكليني: [١٨- .. عَنْ أَبِي بصير قَالَ: بَيَّنَّا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) ذات يوم جالسا إذ أقبل أمير المؤمنين (عليه السلام) فقال له رسول الله (صلى الله عليه وآله): إن فيك شيئا من عيسى ابن مريم ولو أن تقول فيك طوائف من أممي ما قالت النصارى في عيسى ابن مريم لقلت فيك قولاً لا تمر بملا من الناس إلا أخذوا التراب من تحت قدميك يلتمسون بذلك البركة، قال: فغضب الأعرابيان والمغيرة بن شعبه وعدة من فرئيس معهم فقالوا: ما رضي أن يضرب لابن عمه مثلاً إلا عيسى ابن مريم فأنزل الله على نبيه (صلى الله عليه وآله) فقال: (ولما ضرب ابن مريم مثلاً إذا قومك منه يصدون وقالوا ألهتنا خير أم هو ما ضربوه لك إلا جدلاً بل هم قوم خصمون إن هو إلا عبد أنعنا عليه وجعلناه مثلاً لبيبي إسرائيل ولو نشاء لجعلنا منكم) يعني من بني هاشم: (ملائكة في الأرض يخلفون) قال: فغضب الحارث بن عمرو الفهري فقال: (اللهم إن كان هذا هو الحق من عندك) أن بني هاشم يتوارثون هرقلاً بعد هرقل (فأمطر علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب أليم) فأنزل الله عليه مقالة الحارث ونزلت هذه الآية: (وما كان الله ليعذبهم وأنت فيهم وما كان الله معذبهم وهم يستغفرون) ثم قال له: يا ابن عمرو إما ثبت وإما رحلت فقال: يا محمد بل تجعل لسان فرئيس شيئاً مما في يديك فقد ذهبت بنو هاشم بمكرمة العرب والعجم فقال له النبي (صلى الله عليه وآله): ليس ذلك إلي ذلك إلى الله تبارك وتعالى فقال: يا محمد قلمي ما يتابعني على التوبة ولكن أرحل عنك فدعا براجلته فركبها فلما صار بظهر المدينة أتته جندلة فرصخت هامته ..... [الكافي: ج ٨ ص ٥٧].

<sup>٩</sup>- هذا تعليل لكون المقصود بالملائكة في الآية (ولو نشاء لجعلنا منكم ملائكة) هم آل محمد (عليهم السلام).  
<sup>١٠</sup>- سيأتي ذكرها.

<sup>١١</sup>- إن ارتباط الآية بال محمد الأوصياء (بل وفي المهدي منهم بالخصوص) أمر أكدته روايات الفريقين؛ [عن زرارة بن أعين، قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن قول الله عز وجل: (وإنه لعلم للساعة)، قال: عنى بذلك أمير المؤمنين (عليه السلام). وقال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): يا علي، أنت علم هذه الأمة، فمن اتبعك نجا، ومن تخلف عنك هلك وهوى [البرهان: ج ٤ ص ٨٩٧].  
[عن زرارة بن أعين، قال: سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن قول الله عز وجل: (هل ينظرون إلا الساعة أن تأتيهم بغتة)، قال: هي ساعة القائم (عليه السلام) تأتيهم بغتة] تأويل الآيات الظاهرة: ج ٢ ص ٥٧١.

وأخرج الحاكم [عن جابر رضي الله عنه قال قال: رسول الله (صلى الله عليه وآله) "وانه لعلم للساعة" فقال: النجوم أمان لأهل السماء فإذا ذهبت أتاها ما يوعدون، وأنا أمان لأصحابي ما كنت فإذا ذهبت أتاها ما يوعدون، وأهل بيبي أمان لأمتي فإذا ذهب أهل بيبي أتاها ما يوعدون. صحيح الاسناد ولم يخرجاه [المستدرک: ج ٢ ص ٤٤٨].

وقال المناوي: [قال مقاتل في (وانه لعلم للساعة) إنه المهدي يكون في آخر الزمان] فيض القدير: ج ٥ ص ٣٨٣.

<sup>١٢</sup>- قيد (حتى يدعيه صاحبه) يوضح أن الحفظ الإلهي للنص غايته تحقق باحتجاج صاحبه به وكشفه له، وأي ادعاء له بعد ذلك من قبل غيره يعتبر ادعاء سفيه ولا قيمة له، إذ لو كان النص له لا هتدى إليه قبل أن يهديه إليه من كشفه، وسيكون حاله تماماً كحال من يأتي اليوم ويزعم أنه من اكتشف النظرية النسبية، وأقل ما يقال عنه إنه مجنون وسفيه !!

<sup>١٣</sup>- بين آل محمد (عليهم السلام) في رواياتهم أن صاحب الأمر يعرف باحتجاجه بالوصية، [عن الحارث بن المغيرة النصري، قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): بم يعرف صاحب هذا الأمر؟ قال: بالسكينة والوقار والعلم والوصية] الخصال - للصدوق: ص ٢٠٠.

بود، و این (فرشته)ها، همان آل محمد (علیهم السلام)، امامان و مهدیین هستند. (۱۴) از این رو (۱۵)، خداوند سبحان سخنش را این گونه به پایان می‌رساند: ﴿وَأِنَّهُ لَعَلِمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ﴾ (و این جعل (قرار دادن) الهی، علمی است برای ساعت (قیامت صغری)، به آن شک نکنید، از من پیروی کنید، این راه مستقیم است) یعنی این ﴿جعل﴾ (قرار دادن) الهی ﴿لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ﴾ (از میان شما قرار می‌دهیم) که تنها با متن وصیت محمد (صلی الله علیه و آله) در شب وفاتش نقل شده است (۱۶)، علمی است که به واسطه‌ی آن، دین حق خداوند، تا روز قیامت شناخته می‌شود، یعنی همانگونه که رسول الله (صلی الله علیه و آله) آن را به «نوشتارِ بازدارنده از گمراهی تا ابد» توصیف کرده است ﴿وَأِنَّهُ لَعَلِمٌ لِّلسَّاعَةِ﴾ (و این جعل (و قرار دادن) الهی، علمی است برای ساعت (قیامت صغری)) (۱۷). خداوند می‌فرماید که این وصیت این گونه است، پس شک

۱۴- کلینی روایت می‌کند: ۱۸- ... ابو بصیر می‌گوید: یک روز رسول الله (صلی الله علیه و آله) نشسته بودند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد. رسول الله (صلی الله علیه و آله) به ایشان فرمود: «تو به عیسی بن مریم (علیه السلام) شباهتی داری. اگر گروهی از امت من در مورد تو سخنانی که نصاری در مورد عیسی بن مریم (علیه السلام) گفته بودند، نمی‌گفتند، در مورد تو سخنی می‌گفتم که هر وقت از جلوی گروهی از مردم عبور کنی، خاک زیر پاهایت را به عنوان تبرک بگیرند» (راوی) می‌گوید: دو اعرابی و مُغیره بن شعبه و گروهی از قریش که با آن‌ها بودند، خشمگین شدند و گفتند: برای پسر عمویش راضی نشد که مثالی کمتر از عیسی بن مریم (علیه السلام) بزند. خداوند بر پیامبرش (صلی الله علیه و آله) (این آیه را) فرستاد و فرمود: «وقتی فرزند مریم، به عنوان مثالی برای قوم تو زده می‌شود، قوم تو، از آن مثال بازمی‌دارند، و (در پاسخ) می‌گویند: آیا خدای ما بهتر است یا او. آن‌ها این سخن را برای مجادله می‌گویند؟ بلکه آن‌ها قومی هستند که (با تو) دشمنی می‌کنند. او (فرزند مریم) بنده‌ای است که به او نعمت دادیم، و او را مثالی برای بنی اسرائیل قرار دادیم، و اگر می‌خواستیم، از شما (یعنی از بنی‌هاشم) فرشتگانی قرار می‌دادیم که در زمین خلافت کنند». (راوی) می‌گوید: «حارث بن عمرو فهری خشمگین شد و گفت: خدایا اگر این حق و از جانب تو است (یعنی بنی‌هاشم مانند پادشاهی، پس از پادشاهی دیگر (حکومت را) به ارث می‌برند) سنگی از آسمان بر ما بیار یا برای ما عذابی دردناک بیاور خدا». خداوند پاسخ سخن حارث را فرستاد و این آیه فرستاده شد: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ (خدا آن‌ها را تا زمانی که بین آن‌ها هستی، عذاب نمی‌کند، و خداوند تا زمانی که درخواست آمرزش می‌کنند، آن‌ها را عذاب نمی‌کند. سپس، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: «ای ابن عمرو، یا توبه کن یا برو» گفت: «ای محمد (صلی الله علیه و آله)، برای بقیه‌ی قریش چیزی قرار می‌دهی که (اختیار آن) در دستان تو است. بنی‌هاشم، کرامت عرب و عجم را می‌برند». پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: «این به اختیار من نیست، این مربوط به خدای تبارک و تعالی است». گفت: «ای محمد، دلم به توبه راضی نمی‌شود، ولی از نزد تو می‌روم». مرکب خود را گرفت و سوار آن شد. وقتی پشت مدینه رسید، جندله آمد و سر او را شکست... (کافی: ج ۸ ص ۵۷)

۱۵- به این دلیل منظور از فرشتگان در آیه، آل محمد (علیهم السلام) هستند: ﴿ولو نشاء لجعلنا منكم ملائكة﴾ (اگر می‌خواستیم، از میان شما افرادی مثل فرشته قرار می‌دادیم).

۱۶- این موضوع (در آینده) خواهد آمد.

۱۷- ارتباط این آیه به آل محمد (علیهم السلام) اوصیا (به خصوص مهدی (علیه السلام)) مسئله‌ای است که روایات هر دو گروه (شیعه و اهل سنت) به آن تأکید دارد؛ زراره بن اعین می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) در مورد سخن خدای عزوجل پرسیدم: «این علمی برای ساعت است». فرمود: «منظور ایشان امیرالمؤمنین (علیه السلام) است». (امام صادق (علیه السلام) فرمود: «رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای علی، تو علم این امت هستی، هر فردی از تو دنباله روی کند، نجات می‌یابد، هر فردی از تو سربچی نماید، هلاک می‌شود و از بین می‌رود». برهان: ج ۴ ص ۸۹۷.

زراره می‌گوید: از امام باقر (علیه السلام) در مورد این سخن خدای عزوجل پرسیدم: «آیا منتظر ساعت هستند که به یک باره بیاید» فرمود: «این ساعت قائم (علیه السلام) است که به یک باره می‌آید»: تأویل آیات ظاهره: ج ۲ ص ۵۷۱.

حاکم از جابر نقل می‌کند که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: «این علمی برای ساعت است». فرمود: «ستاره‌ها برای اهل آسمان، (مایه) امان هستند، وقتی بروند، آنچه به آن وعده داده شده بودند برایشان می‌آید و من تا زمانی که هستم، برای یارانم (مایه) امانم، وقتی بروم، آنچه به آن وعده



نکنید که هنگام ساعت قیامت صغری و ظهور کسی که با این نص احتجاج می کند، این وصیت شما را از انحراف و گمراهی، بازمی دارد. هر کسی که به این نص احتجاج نمود، صاحب آن است، و گرنه توصیف نص به این که هر کس که به آن چنگ بزند را از گمراهی بازمی دارد، اشتباه است؛ اگر از سوی خداوند از این که دروغ گوهای باطل، نتوانند آن را ادعا کنند، تا این که صاحب آن، وصیت را مدعی شود، مورد حفاظت نباشد،<sup>(۱۸)</sup> این توصیف که وصیت، بازدارنده از گمراهی است، دروغ و فریب دادن افراد مکلف برای پیروی از باطل محسوب می شود و این موردی است که از دانای راست گوی توانای حکیم مطلق، صادر نمی شود. پس وقتی صاحب این نوشتار (وصیت) آن را آورد، شک نکنید که ساعت قیامت صغری فرا رسیده است: ﴿فَلَا تَمْتَرْنَ بِهَا﴾ (به آن شک نکنید). هر کسی که این نوشتار را بیاورد، صاحب آن است، پس اگر می خواهید از گمراهی و انحراف نجات پیدا کنید، از محمد ﷺ با پذیرفتن وصیتش که در شب وفاتش آن را نوشت، پیروی کنید؛ وصیتی که علمی در آن است که باعث نجات شما تا ابد می شود؛ در آن علم ساعت و شناخت حق به هنگام قیام وجود دارد، و هم چنین تشخیص مدعی، هنگامی که این نوشتار بازدارنده از گمراهی را بیاورد.<sup>(۱۹)</sup> ﴿وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (از من پیروی کنید، این راه مستقیم است)، یعنی از محمد ﷺ در وصیتش که از جانب خداوند است به کسانی که پس او جانشین او می شوند، پیروی کنید.

والوصية كتاب كتبه رسول الله (صلى الله عليه وآله) في آخر لحظات حياته امتثالاً لقوله تعالى: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ١٨٠]، ووصفه بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به أبداً، وأؤكد في آخر لحظات حياته؛ لأنه نبي يوحى له فما يقوله في آخر لحظات حياته هو خلاصة رسالته وما يحفظ الدين بعده، فما بالك إذا كان مع شدة مرضه وأوجاع السم التي كانت تقطع كبده مهماً أشد الاهتمام أن يكتب هذا الكتاب ويصفه بأنه عاصم من الضلال، فهذا الكتاب من الأهمية بمكان بحيث إن الله سبحانه وتعالى الذي كان يرحم محمداً

داده شده بودند برایشان می آید و اهل بیت ﷺ من (مایه) امان امت من هستند، وقتی اهل بیت من بروند، آنچه به آن وعده داده شده بودند برایشان می آید». مستدرک: ج ۲ ص ۴۸۸.

مناوی می گوید: مقاتل در مورد آیهی «و این علمی برای ساعت است» می گوید: او مهدی آخرالزمان ﷺ است. فیض القدير: ج ۵ ص ۳۸۳.  
 ۱۸- قید «تا این که صاحب آن، مدعی وصیت شود» روشن می کند که غرض محافظت خداوند از نص، به واسطه‌ی احتجاج صاحب آن و آشکار شدن آن، محقق می شود، و هر ادعایی پس از آن، از سوی دیگران، ادعایی سفیهانه و بی ارزش است؛ زیرا اگر نص برای او بود، پیش از این که به کسی که وصیت را آشکار کرده است، هدایت کند، به او (شخص مدعی دوم) هدایت می کرد. وضعیت چنین شخصی مثل کسی است که امروز می آید و فکر می کند نظریه‌ی نسبیت را کشف کرده است؛ کمترین چیزی که در مورد او گفته می شود این است که چنین شخصی دیوانه و نادان است!

۱۹- آل محمد ﷺ در روایات خود روشن کرده اند که صاحب الأمر با احتجاج به وصیت شناخته می شود. حارث بن مغیره نصری می گوید: به امام صادق ﷺ عرض کردم: صاحب الأمر چگونه شناخته می شود؟ فرمود: «با آرامش و سنگینی و علم و وصیت». خصال صدوق: ص ۲۰۰.

(صلی الله علیه وآله) إلى درجة أنه يشفق عليه من كثرة العبادة التي تتعب بدنه فيخاطبه بقوله: ﴿طه \* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾ نجده سبحانه مع شدة رحمته بمحمد (صلی الله علیه وآله) وإشفاقه عليه يكلف محمداً (صلی الله علیه وآله) في آخر لحظات حياته أن يملي كتاباً ويصفه بأنه عاصم من الضلال على رؤوس الأشهاد رغم ما كان يعانيه محمد (صلی الله علیه وآله) من آلام السم الذي كان يسري في بدنه ويقطع كبده (۲۰).

وصیت، نوشتاری است که رسول الله ﷺ آن را در آخرین لحظات زندگی اش به پیروی از سخن خداوند، نوشته است: (هنگامی که وفاتتان برسد، بر شما واجب است، اگر خیر (و خوبی) به جای گذاشتید، به والدین و نزدیکان، وصیت نیکو کنید، (وصیت کردن) حقی است بر پرهیزگاران)، (۲۱) و (رسول الله ﷺ) این وصیت را برای هر کس که به آن چنگ زند، تا ابد، بازدارنده از گمراهی توصیف می کند. تأکید می کنم، در آخرین لحظات زندگی اش؛ از آن جا که ایشان پیامبری است که به او وحی می شود، آنچه در آخرین لحظات زندگی اش می گوید، چکیدهی رسالتش و وسیله ای برای حفظ دین پس از خودش می باشد. حال چه فکر می کنید، وقتی که ایشان، با شدت بیماریش و درد سم که کبدش را قطعه قطعه کرده است، بسیار تلاش می نمود تا این نوشتار را بنویسد و آن را به «وصیت بازدارنده از گمراهی» توصیف می کند. اهمیت این نوشتار به حدی است که خداوند سبحان و متعال که به محمد ﷺ رحم می کند تا اندازه ای که از زیادی عبادتی که بدنش را به سختی می اندازد، به او خطاب می کند: (طه، \* ما این قرآن را نفرستادیم تا خود را به سختی بیندازی)، با این که می بینیم خدای سبحان با این شدت رحمتی که به محمد ﷺ روا دارد و نسبت به ایشان مهربان است، ولی در آخرین لحظات زندگی ایشان، به او دستور می دهد تا نوشتاری بنویسد و آن را جلوی همه این گونه توصیف نماید: «نوشتار بازدارنده از گمراهی»؛ با وجود این که از سم، دردهای بسیاری متحمل شده است و سم در بدنش جریان دارد و کبد او را قطعه قطعه نموده است. (۲۲).

۲۰- روی الکلبینی: [۳- ... عَنْ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: سَمَّتِ الْيَهُودِيَّةُ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله) فِي ذِرَاعٍ وَكَانَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) يُجِبُّ الذِّرَاعَ وَالْكَتِفَ وَيَكْرَهُ الْوَرَكَ لِغُرْبِهَا مِنَ الْمَبَالِ] الكافي: ج ۶ ص ۳۱۵. وأخرج البخاري: [.. عن أنس ابن مالك رضي الله عنه ان يهودية أتت النبي صلى الله عليه وسلم بشاة مسمومة فأكل منها فجئ بها فقيل: ألا نقلها، قال: لا، قال: فما زلت أعرفها في لهوات رسول الله صلى الله عليه وسلم] صحيح البخاري: ج ۳ ص ۱۴۱. قال الشيخ المفيد عن النبي (صلى الله عليه وآله): (وقبض بالمدينة مسموماً يوم الاثنين ليلتين بقيتاً من صفر) المقنعة: ص ۴۵۶. ومثله العلامة الحلبي في المنتهى: ج ۲ ص ۸۸۷.

۲۱- بقره: ۱۸۰

۲۲- کلینی روایت می کند: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «یک زن یهودی به پیامبر ﷺ سم در بازو (ی گوشت بره) داد. پیامبر ﷺ (گوشت) بازو و کتف را دوست داشت و بالای ران را به خاطر نزدیکی به محل ادرار، دوست نمی داشت»: کافی: ج ۶ ص ۳۱۵. بخاری می گوید: ... انس بن مالک (رضی الله عنه) می گوید: زنی یهودی، بره ای مسمومی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آورد. از آن خورد. آن زن را آوردند. به او گفته شد: آیا او را بکشیم. (پیامبر صلی الله علیه و سلم) فرمود: «خیر...»: صحیح بخاری: ج ۳ ص ۱۴۱.

وهذه بعض النصوص التي وصف فيها الرسول محمد (صلى الله عليه وآله) كتاب الوصية بأنه عاصم من الضلال وفي آخر لحظات حياته، ففي يوم الخميس أراد كتابته لكل الأمة وأراد أن يشهد عليه عامة الناس ولكن منعه جماعة وطعنوا في قواه العقلية وقالوا إنه يهجر (أي يهذي ولا يعرف ما يقول) (۲۳)، فطردهم وبقي رسول الله بعد يوم الخميس إلى يوم وفاته الاثنين، فكتب في الليلة التي كانت فيها وفاته وصيته وأملاها على علي (عليه السلام) وشهدها بعض الصحابة الذين كانوا يؤيدون كتابتها يوم الخميس:

این‌ها بعضی از روایت‌هایی است که رسول (الله) محمد صلی الله علیه و آله نوشتار وصیت در آخرین لحظات زندگی‌اش را به بازدارنده از گمراهی توصیف می‌کند. در روز پنج‌شنبه می‌خواست وصیت را برای همه‌ی امت بنویسد و می‌خواست همه‌ی مردم را بر آن شاهد بگیرد، ولی گروهی او را بازداشتند و در قوای عقلانی ایشان طعنه زدند و گفتند: ایشان هذیان می‌گویند (یعنی هذیان می‌گویند و نمی‌فهمند، چه می‌گویند). (۲۴) پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را طرد نمود و رسول الله صلی الله علیه و آله پس از پنج‌شنبه تا روز وفاتش که دوشنبه بود، زنده بودند. در شبی که وفاتشان بود، وصیتش را نوشت و برای علی علیه السلام املا نمود و بعضی از صحابه را که نوشتن آن را در پنج‌شنبه تأیید نمودند، شاهد بر آن گرفت:

#### في كتب السنة:

عن ابن عباس، قال: (يوم الخميس وما يوم الخميس، اشتد برسول الله صلى الله عليه وسلم وجعه فقال: انتوني اكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً، فتنزعوا، ولا ينبغي عند نبي نزع، فقالوا ما شأنه؟ أهجر،

شیخ مفید در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: در مدینه، مسموم از دنیا رفتند، روز دوشنبه، دو شب از (ماه) صفر باقی مانده بود: المقنعه: ص ۴۵۶ و علامه حلی نظیر آن را در المنتهی ج ۲ ص ۸۸۷ آورده است.

۲۳- قال ابن الأثير عن (هجر): [أي اختلف كلامه بسبب المرض، على سبيل الاستفهام، أي هل تغير كلامه واختلط لأجل ما به من المرض؟ وهذا أحسن ما يقال فيه، ولا يجعل إخباراً، فيكون إما من الفحش أو الهديان. والقائل كان عمر، ولا يظن به ذلك] النهاية في غريب الحديث والأثر: ج ۵ ص ۲۴۶. ولا يخفى أن الكلمة بصورة الإخبار وردت في صحيح مسلم وغيره.  
قال عبد الرحمن ابن الجوزي (ت: ۵۹۷ هـ): [اتفق العلماء في الذين أراد أن يكتب له رسول الله على وجهين؛ أحدهما: أراد أن ينص على الخليفة من بعده، والثاني: أن يكتب كتاباً في الأحكام يرتفع معه الخلاف، والأول أظهر. وقوله: "حسيك كتاب الله". وإنما خاف عمر أن يكون ما يكتبه في حالة غلبة المرض الذي لا يعقل معها القول ولو تيقنوا أنه قاله مع الإفاقة لبادروا إليه] كشف المشكل من حديث الصحيحين: ج ۲ ص ۳۱۵، تحقيق علي حسين البواب.

۲۴- ابن اثير در معنای «هجر» می‌گوید: یعنی به خاطر بیماری، سخنانش دچار اختلاف شد، البته (این جمله) سؤالی است، یعنی: آیا سخنانش تغییر کرده است و به خاطر بیماری دچار تناقض شده است؟ این بهترین معنایی است که در مورد این می‌توان گفت. این جمله خبری نیست، چون در این صورت، فحش یا هذیان می‌شود. گوینده‌ی سخن، عمر بود، و نمی‌توان (از او) چنین معنایی را انتظار داشت. (النهاية في غريب الحديث و الاثر: ج ۵ ص ۲۴۶). پوشیده نیست که این جمله در صحیح مسلم و غیر آن، به صورت (جمله) خبری است.  
عبدالرحمن بن جوزی می‌گوید (تولد: ۵۹۱ هـ): علما در مورد مطلبی که رسول الله می‌خواست بنویسد، اتفاق نظر دارند که یکی از این دو صورت است: اول: ایشان می‌خواست، خلیفه‌ی پس از خودش را تعیین کند. دوم: ایشان می‌خواست نوشتاری در (باب) احکام بنویسد که به واسطه‌ی آن اختلاف از بین برود؛ که مورد اول بهتر است. سخن عمر که گفت: «کتاب خدا برای ما کافی است» به این دلیل است که او می‌ترسید، آنچه در حالت بیماری نوشته می‌شود، مطلبی باشد که عاقلانه نباشد ولی اگر می‌دانستند ایشان در حالت هوشیاری این سخن را می‌فرماید، به آن مبادرت می‌کرد (و از رسول الله می‌خواست که آن را بنویسد). (کشف المشكل من حديث الصحيحين: ج ۲ ص ۳۱۵، تحقيق علي حسين البواب).

استفهموه، فذهبوا یردون علیه، فقال: دعوني فالذي أنا فيه خير مما تدعونني إليه، وأوصاهم بثلاث قال: أخرجوا المشركين من جزيرة العرب، وأجيزوا الوفد بنحو ما كنت أجيزهم وسكت عن الثالثة أو قال فَنَسِيْتَهَا).

عن ابن عباس، قال: (يوم الخميس وما يوم الخميس، ثم جعل تسيل دموعه حتى رؤيت على خديه كأنها نظام اللؤلؤ، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ائتوني بالكف والدواة، أو اللوح والدواة، أكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً، فقالوا: إن رسول الله يهجر).

در کتاب های اهل سنت:

ابن عباس می گوید: «روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه‌ای! درد به رسول الله صلى الله عليه و سلم فشار آورد، (و) فرمود: «برای من (قلم و کاغذی) بیاورید تا برای شما مسئله‌ای بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید». (آن‌ها) دعوا کردند و نزد پیامبر نزاع جایز نیست. گفتند: پیامبر صلى الله عليه و سلم را چه می‌شود، آیا هذیان می‌گوید؟! به صورت سؤالی پرسیدند. (پیامبر صلى الله عليه و سلم) فرمود: «من را رها کنید. حالتی که من در آن هستم، بهتر است از آنچه شما مرا به آن می‌خوانید. شما را به سه مطلب وصیت می‌کنم: مشرکین را از جزيرة العرب (شبه جزیره‌ی عربستان) بیرون نمایید، از هیأت‌های بیگانگان همان‌طور که من پذیرایی می‌کردم، پذیرایی نمایید و....»، گفت: سومی را نگفت، یا من فراموش کردم.»<sup>(۲۵)</sup>

ابن عباس می گوید: «روز پنجشنبه و چه پنجشنبه‌ای! سپس اشک‌هایش جاری شد به گونه‌ای که بر گونه‌هایش مثل دانه‌های مروارید می‌ریخت. (ابن عباس) گفت: رسول الله صلى الله عليه و سلم فرمود: «کتف و دواتی (یا لوح و دواتی) برای من بیاورید تا برای شما نوشتاری بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید»، گفتند: رسول الله هذیان می‌گوید.»<sup>(۲۶)</sup>

في كتب الشيعة:

عن سليمان بن قيس الهلالي، قال: (سمعت سلمان يقول: سمعت علياً (عليه السلام) بعد ما قال ذلك الرجل (عمر) ما قال وغضب رسول الله (صلى الله عليه وآله) ودفع الكتف: ألا نسأل رسول الله (صلى الله عليه وآله) عن الذي كان أراد أن يكتبه في الكتف مما لو كتبه لم يضل أحد ولم يختلف اثنان.....).

عن سليمان بن قيس الهلالي، قال الإمام علي (عليه السلام) لطلحة: (ألست قد شهدت رسول الله (صلى الله عليه وآله) حين دعا بالكتف ليكتب فيها ما لا تضل الأمة ولا تختلف، فقال صاحبك ما قال: "إن نبي الله يهجر" فغضب رسول الله (صلى الله عليه وآله) .....).

عن سليمان بن قيس إن علياً (عليه السلام) قال لطلحة في حديث طويل عند ذكر تفاخر المهاجرين والأنصار بمناقهم وفضائلهم: (يا طلحة، أليس قد شهدت رسول الله (صلى الله عليه وآله) حين دعانا بالكتف

۲۵- صحیح بخاری: ج ۴ ص ۴۱۶۸

۲۶- صحیح مسلم - کتاب الوصیت

ليكتب فيها ما لا تضل الأمة بعده ولا تختلف فقال صاحبك ما قال إن رسول الله يهجر فغضب رسول الله (صلى الله عليه وآله) وتركها؟ قال: بلى قد شهدته).

در کتاب های شیعه:

سلیم بن قیس می گوید: «از سلمان شنیدم که می گفت: از علی (علیه السلام) شنیدم، پس از این که آن مرد (عمر) آن جمله را گفت و رسول الله (صلى الله عليه وآله) خشمگین شد و کتف را انداخت: آیا از رسول الله (صلى الله عليه وآله) در مورد چیزی که می خواست در کتف بنویسد، سؤال نکنیم؟! چیزی که اگر می نوشت هیچ کس گمراه نمی شد و دو حتی نفر هم اختلاف نمی کردند...!»<sup>(۲۷)</sup>

سلیم بن قیس هلالی می گوید: امام علی (علیه السلام) فرمود: «ای طلحه! آیا شاهد نبودی زمانی که رسول الله (صلى الله عليه وآله) کتف خواست تا در آن چیزی بنویسد که امت، گمراه نشوند و با هم اختلاف نداشته باشند، دوست تو آن مطلب را گفت: پیامبر خدا هذیان می گوید. رسول الله (صلى الله عليه وآله) خشمگین شدند...»<sup>(۲۸)</sup>

سلیم بن قیس می گوید: علی (علیه السلام) در حدیثی طولانی که در آن ذکر تفاخر مهاجرین و انصار نسبت به مناقب و فضایل آنها است، به طلحه می فرماید: «ای طلحه! آیا شاهد رسول الله (صلى الله عليه وآله) نبودی، هنگامی که از ما کتف خواست تا در آن چیزی بنویسد که باعث می شود امت گمراه نشوند و اختلاف نکنند، ولی دوست تو آن سخن خود را گفت، (گفت:) رسول الله (صلى الله عليه وآله) هذیان می گوید. رسول الله (صلى الله عليه وآله) خشمگین شد و آن (نوشته) را ترک کرد»، (طلحه) گفت: بله شاهد بودم.<sup>(۲۹)</sup>

وفي كتاب الغيبة للطوسي نقل النص الوحيد المروي للكتاب العاصم من الضلال الذي أراد رسول الله (صلى الله عليه وآله) كتابته كما ثبت في أصح كتب السنة البخاري ومسلم، ومن نقل الوصية عن الرسول محمد (صلى الله عليه وآله) هم آل محمد (عليهم السلام):

عن أبي عبد الله جعفر بن محمد، عن أبيه الباقر، عن أبيه ذي الثفنات سيد العابدين، عن أبيه الحسين الزكي الشهيد، عن أبيه أمير المؤمنين (عليه السلام)، قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) - في الليلة التي كانت فيها وفاته - لعلي (عليه السلام): يا أبا الحسن، أحضر صحيفة ودواة. فأملا رسول الله (صلى الله عليه وآله) وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع، فقال: يا علي، إنه سيكون بعدي إثنا عشر إماماً ومن بعدهم إثنا عشر مهدياً، فأنت يا علي أول الاثني عشر إماماً، سماك الله تعالى في سمائه: علياً المرتضى، وأمير المؤمنين، والصدیق الأكبر، والفروق الأعظم، والمأمون، والمهدي، فلا تصح هذه الأسماء لأحد غيرك. يا علي، أنت وصي علي أهل بيتي حيم وميتهم، وعلى نسائي؛ فمن ثبتها لقيتني غداً، ومن طلقها فأنا بريئ منها، لم ترني ولم أرها في عرصة القيامة، وأنت خليفتي على أمتي من بعدي، فإذا حضرتك الوفاة فسلمها

<sup>۲۷</sup>- كتاب سليم بن قيس: ص ۳۹۸

<sup>۲۸</sup>- كتاب سليم بن قيس: ص ۲۱۱

<sup>۲۹</sup>- غيبة نعماني: ص ۸۱

إلى ابني الحسن البر الوصول، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني الحسين الشهيد الزكي المقتول، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه سيد العابدين ذي الثنات علي، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد الباقر، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه جعفر الصادق، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه موسى الكاظم، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه علي الرضا، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد الثقة التقي، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه علي الناصح، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه الحسن الفاضل، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد (عليهم السلام). فذلك اثنا عشر إماماً، ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المقربين (وفي مصادر أول المهديين)، له ثلاثة أسامي: اسم كاسمي واسم أبي وهو عبد الله وأحمد، والاسم الثالث: المهدي، هو أول المؤمنين).

در کتاب غیبت طوسی، تنها متنی که از نوشتار بازدارنده از گمراهی روایت شده است، وجود دارد؛ همان نوشتاری که رسول الله ﷺ می‌خواست آن را بنویسد؛ نوشتاری که در صحیح‌ترین کتاب‌های اهل سنت، مثل بخاری و مسلم، وجود دارد. آل محمد (علیهم‌السلام) وصیت را از محمد رسول (الله) ﷺ نقل فرمودند: از ابا عبد الله جعفر بن محمد (علیهم‌السلام) از پدرش باقر (علیهم‌السلام) از پدرش زین العابدین (علیهم‌السلام) از پدرش سید الشهدا (علیهم‌السلام) از پدرش امیر مؤمنان (علیهم‌السلام) از رسول خدا ﷺ روایت شد که آن حضرت در همان شبی که شب رحلتش بود به علی (علیهم‌السلام) فرمود: «ای ابا الحسن کاغد و دواتی بیاور» و حضرت رسول اکرم ﷺ وصیت خود را املا فرمود و علی (علیهم‌السلام) می‌نوشت تا به اینجا رسید که فرمود: «ای علی! بعد از من دوازده امام می‌باشند و بعد از آن‌ها دوازده مهدی هستند. پس تو ای علی اولین دوازده امام می‌باشی. خدای تعالی تو را در آسمان، علی مرتضی، امیر مؤمنان، صدیق اکبر، فاروق اعظم، مأمون و مهدی نامید و این نام‌ها برای غیر تو شایسته نیست. ای علی! تو وصی من بر خاندانم هستی چه زنده باشند و چه مرده، و نیز وصی بر زنانم هستی، هر یک را که تو به همسری من باقی‌گذاری فردای قیامت مرا دیدار می‌کند و هر یک را که تو طلاق دهی من از وی بیزارم و مرا نخواهد دید و من نیز او را در صحرای محشر نخواهم دید؛ و تو پس از من خلیفه و جانشین من بر اتم هستی. هر گاه وفاتت رسید (خلافت) را به فرزندم حسن واگذار کن، که او بر وصول<sup>(۳۰)</sup> است. چون او وفاتش رسید آن (خلافت) را به فرزندم حسین زکی شهید مقتول بسپارد. چون هنگام وفات حسین رسید آن (خلافت) را به فرزندش سید العابدين ذي الثنات علي<sup>(۳۱)</sup> بسپارد. چون هنگام وفات او برسد آن را به فرزندش محمد باقر بسپارد، و چون وفات او رسد آن را به فرزندش جعفر صادق واگذار کند و چون وفات او فرا رسد، آن را به فرزندش موسی کاظم بسپارد، و چون وفات او فرا

<sup>۳۰</sup> بر به معنی نیکوکار، و وصول، به معنی بسیار پیوندکننده بین خویشان (مترجم).

<sup>۳۱</sup> ثفته به معنای پینه‌ای است که سر زانو می‌بندد و آن حضرت را به واسطه‌ی پینه‌ی زیادی که از کثرت سجده در اعضای سجده‌اش می‌بست، ذی الثنات می‌گفتند (مترجم).

رسد آن را به فرزندش علی رضا بسپارد؛ و چون وفات او فرا رسد آن را به فرزندش محمد تقی واگذارند، و چون هنگام وفات او رسد آن را به فرزندش علی ناصح بسپارد؛ و چون وفات او رسد آن را به فرزندش حسن فاضل واگذارند، و چون وفات او برسد آن را به فرزندش محمد که مستحفظ از آل محمد (علیهم السلام) است، تسلیم نماید. ایشان دوازده امامند، سپس بعد از آن‌ها دوازده مهدی می‌باشند. پس وقتی که وفات او رسید آن را به فرزندش که نخستین مقربین (نخستین مهدیین) است بسپارد؛ و برای او سه نام است: یک نامش مانند نام من، و نام دیگرش نام پدر من است و آن‌ها عبدالله و احمد هستند، و نام سوم او مهدی است و او اولین مؤمنان است»<sup>(۳۲)</sup>.

ووصف الرسول له بأنه عاصم من الضلال أبداً يجعل من المحال أن يدعيه مبطل، ومن يقول إن ادعاءه من المبطلين ممكن فهو يتهم الله سبحانه بالعجز عن حفظ كتاب وصفه بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، أو يتهم الله بالكذب؛ لأنه وصف الكتاب بأنه عاصم من الضلال أبداً، ومن ثم لم يكن كذلك!! أو يتهم الله بالجهل؛ لأنه وصفه بوصف لا ينطبق عليه جاهلاً بحاله، وحاشاه سبحانه من هذه الأوصاف وتعالى الله عما يقول الجاهلون علواً كبيراً.

فلا بد أن يحفظ العالم القادر الصادق الحكيم المطلق سبحانه النص - الذي وصفه بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به - من ادعاء المبطلين له حتى يدعيه صاحبه ويتحقق الغرض منه، وإلا لكان جاهلاً أو عاجزاً أو كاذباً مخادعاً ومغرياً للمتمسكين بقوله باتباع الباطل. ومحال أن يكون الله سبحانه جاهلاً أو عاجزاً؛ لأنه عالم وقادر مطلق، ويستحيل أن يصدر من الحق سبحانه وتعالى الكذب؛ لأنه صادق وحكيم، ولا يمكن وصفه بالكذب، وإلا لما أمكن الركون إلى قوله في شيء ولا نتقض الدين.

ونص خليفة الله في أرضه على من بعده مع وصفه بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به - نصاً إلهياً<sup>(۳۳)</sup> - لا بد أن يكون محفوظاً من الله أن يدعيه الكاذبون المبطلون حتى يدعيه صاحبه وإلا فيسيكون كذباً وإغراءً للمكلفين باتباع الباطل، وهذا أمر لا يصدر من العالم الصادق القادر الحكيم المطلق سبحانه.

این که رسول الله ﷺ این وصیت را به (وصیت) بازدارنده از گمراهی تا ابد، توصیف نموده است، محال است که شخص باطلی بتواند ادعای وصیت کند. هر کس که بگوید: ادعای وصیت از سوی (مدعیان) باطل، امکان دارد، خدای سبحان را به ناتوانی از محافظت از نوشتاری متهم می‌کند که آن را برای هر کس که بدان چنگ زند، بازدارنده از گمراهی می‌داند! یا خدا را به دروغ‌گویی متهم می‌کند، چون خداوند

<sup>۳۲</sup> - کتاب غیبت - شیخ طوسی رحمه الله.

<sup>۳۳</sup> - إن نص النبي (صلى الله عليه وآله) على من يخلفه إنما هو بأمر الله سبحانه، وقد تقدم قوله (صلى الله عليه وآله) للحارث بن عمرو في رواية الكافي المتقدمة: [لَيْسَ ذَلِكَ إِلَيَّ، ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى]، والله تعالى يقول عن نبيه: (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) [النجم: ٣-٤]، وروى الكليني: [٢- ... عَنْ عَمْرٍو بْنِ الْأَشْعَثِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: أَنْتَرُونَ الْمُوصِي مِنَّا يُوصِي إِلَيَّ مَنْ يُرِيدُ لَا وَاللَّهِ وَلَكِنْ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ (صلى الله عليه وآله) لِرَجُلٍ فَرَجُلٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ الْأَمْرُ إِلَى صَاحِبِهِ] الكافي: ج ١ ص ٢٧٨.

این نوشتار را به نوشتار بازدارنده از گمراهی تا ابد، توصیف کرده است، و اگر شخص (باطلی) بتواند ادعای وصیت کند، دیگر این نوشتار بازدارنده از گمراهی نخواهد بود!! و یا خدا را به نادانی متهم کرده است؛ چون خدا وصیت را به صفتی توصیف کرده است که بر آن منطبق نیست و خدا نسبت به آن نادان است! از خدای سبحان، این خصوصیت‌ها به دور است و خداوند، خیلی بلند مرتبه‌تر از آنچه این جاهلان می‌گویند، می‌باشد (تعالی الله عما يقول الجاهلون علواً کبیراً).

در نتیجه، دانای توانای راست‌گویِ حکیمِ مطلقِ سبحان، باید متنی (نص) که آن را به بازدارنده از گمراهی بودن، برای هر کس که به آن چنگ بزند، توصیف کرده است، از ادعا نمودن توسط افراد باطل بازدارد، تا این که صاحب (اصلی) آن، مدعی آن شود و هدف از این متن، محقق شود؛ و گرنه خداوند، نادان، ناتوان یا دروغ‌گوی فریب‌کار است و کسانی که با توجه به سخن او (به وصیت) چنگ زدند را به پیروی از باطل، کشانده است. محال است که خدای سبحان، نادان یا ناتوان باشد، چون او دانا و توانای مطلق است، و محال است که از حضرت حق سبحان و تعالی، دروغ سر بزند، چون او راست‌گو و حکیم است، و نمی‌توان او را به دروغ‌گو بودن توصیف کرد، و گرنه نمی‌توان در هیچ مسئله‌ای به سخنش اعتماد کرد، و دین از بین می‌رود.

این متن که خلیفه‌ی خدا در زمین نسبت به شخص پس از خودش که آن را به بازدارنده از گمراهی برای همه‌ی کسانی که به آن چنگ بزنند، توصیف نموده است و متنی الهی است،<sup>(۳۴)</sup> باید از سوی خداوند، از ادعا نمودن توسط افراد دروغ‌گو و باطل، محافظت شود، تا این که صاحب (اصلی)، آن را ادعا کند، و گرنه به سبب امکان پیروی از (مدعی) باطل، دروغ و فریب برای مکلفین محسوب می‌شود، و این (چنین متنی) از دانای راست‌گویِ توانایِ حکیمِ مطلقِ سبحان صادر نمی‌شود.

فلو قال لك إنسان عالم بالغيب ومأل الأمور: إذا كنت تريد شرب الماء فاشرب من هنا وأنا الضامن أنك لن تسقى السم أبداً من هذا الموضع، ثم إنك سقيت في ذلك الموضع سماً فماذا يكون الضامن؟ هو إما جاهل، وإما كاذب من الأساس، أو عجز عن الضمان، أو اخلف وعده، فهل يمكن أن يقبل من يؤمن بالله أن يصف الله بالجهل أو بالكذب أو العجز أو خلف الوعد؟! تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً.

<sup>۳۴</sup> متن پیامبر ﷺ بر کسی که جانشین او می‌شود، فقط به دستور خدای سبحان است. در روایت پیشین که از کافی نقل شد سخن پیامبر ﷺ به حارث بن عمرو: «لَيْسَ ذَلِكَ إِلَيَّ، ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» (این مسئله به اختیار من نیست، این به اختیار خدای تبارک و تعالی است). خداوند در مورد پیامبرش می‌فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید، بلکه سخنان او وحی است که به او می‌رسد). کلینی روایت می‌کند: ۲- .... از عمرو بن الأشعث که گفت: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «آیا فکر می‌کنید کسی از ما که وصیت می‌کند، به هر کس که خودش دوست می‌دارد وصیت می‌کند؟! به خدا قسم نه! این عهدی از خدا و پیامبرش ﷺ است، تا این که امر به صاحبش برسد» (کافی: ج ۱ ص ۲۸۷).



اگر انسانی که دانای به غیب و فرجام امور است، به تو بگوید: اگر می خواهی آب بنوشی، از این جا بنوش و من تضمین می کنم که هیچ وقت در این جا سم نباشد؛ سپس شما آن جا سم بنوشی، آن شخص ضمانت کننده، چگونه شخصیتی خواهد بود؟ او یا نادان است، یا از پایه و اساس دروغ گو است یا از ضمانت کردن ناتوان است و یا خُلف وعده نموده است! آیا کسی که به خدا ایمان دارد می تواند خدا را به نادانی، دروغ گویی، ناتوانی یا خُلف وعده توصیف کند؟! خدا از این موارد، خیلی بالاتر است (تعالی الله عن ذلك علواً كبيراً).

وقد تكفل الله في القرآن وفيما روي عنهم (عليهم السلام) بحفظ النص الإلهي من أن يدعيه أهل الباطل، فأهل الباطل مصروفون عن ادعائه، فالأمر ممتنع كما قال تعالى: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾ [الحاقة: ٤٤ - ٤٦]. ومطلق التقول على الله موجود دائماً ولم يحصل أن منعه الله، وليس ضرورياً أن يهلك الله المتقولين مباشرة، بل أنه سبحانه أهملهم حتى حين، وهذا يعرفه كل من تتبع الدعوات الظاهرة البطلان كدعوة مسيلمة، فأکید ليس المراد في الآية مطلق التقول على الله، بل المراد التقول على الله بادعاء القول الإلهي الذي تقام به الحجة، عندها يتحتم أن يتدخل الله ليدافع عن القول الإلهي الذي تقام به الحجة، وهو النص الإلهي الذي يوصله خليفة الله لتشخيص من بعده والموصوف بأنه عاصم من الضلال؛ حيث أن عدم تدخله سبحانه مخالف للحكمة، ومثال هذا القول أو النص: وصية عيسى (عليه السلام) بالرسول محمد (صلى الله عليه وآله)، ووصية الرسول محمد (صلى الله عليه وآله) بالأئمة والمهديين (عليهم السلام) (٣٥).

فالأية في بيان أن هذا التقول ممتنع، وبالتالي فالنص محفوظ لصاحبه ولا يدعيه غيره، وتوجد روايات تُبين أن الآية في النص الإلهي على خلفاء الله بالخصوص، فهو نص إلهي لا بد أن يحفظه الله حتى يصل إلى صاحبه، فهو نص إلهي محفوظ من أي تدخل يؤثر عليه سواء كان هذا التدخل في مرحلة نقله إلى الخليفة الذي سيوصله، أم في مرحلة - أو مراحل - وصوله إلى الخليفة الذي سيدعيه (٣٦).

خداوند، در قرآن و روایاتی که از اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است، حفاظت از متن الهی را بر عهده گرفته است، تا این که اهل باطل نتوانند آن را ادعا نمایند. اهل باطل از ادعای نص، به دور هستند؛ این رخدادی غیر ممکن است، همان طور که خدای متعال فرموده است: (اگر او بعضی از سخنان (دروغ) را به ما نسبت

<sup>٣٥</sup> - لذا وصفها رسول الله (صلى الله عليه وآله) بأنها كتاب عاصم من الضلال لمن تمسك بها، وعد الحق سبحانه وصية عيسى (عليه السلام) بمحمد (صلى الله عليه وآله) ببنية إلهية من بين البيئات التي جاء بها، قال تعالى: (وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُنشِرًا بَرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ) [الصف: ٦]، ولا تكون الوصية بيئته إلهية لو أمكن ادعاؤها من قبل مدع مبطل.

<sup>٣٦</sup> - أما حفظ النص في مرحلة نقله إلى الخليفة الذي سيوصله، فمثاله نقل الوصية بمحمد (صلى الله عليه وآله) من قبل الله إلى عيسى (عليه السلام)، أو نقل الوصية بعلي وولده الطاهرين (عليهم السلام) من قبل الله إلى محمد (صلى الله عليه وآله)، وأما حفظ النص على مستوى وصوله إلى الخليفة الذي سيدعيه فهو قد يمر بمرحلة واحدة كما في وصول وصية رسول الله (صلى الله عليه وآله) إلى الإمام علي (عليه السلام)، أو يمر بعدة مراحل كما في وصولها إلى المهدي الأول (أحمد) أو وصول وصية عيسى بمحمد إلى محمد (صلى الله عليه وآله). والحفظ الإلهي للنص موجود في جميع تلك الحالات والمراحل.

دهد، با قدرت از او می‌گیریم، سپس رگ گردنش را می‌زنیم).<sup>(۳۷)</sup> ﴿تَقَوْلُ﴾ (دروغ بستن) به خدا، همیشه بوده، ولی خداوند از آن جلوگیری نکرده است، و ضروری نیست که خداوند، بعد از «دروغ بستن»، سریعاً آن‌ها را هلاک کند؛ بلکه خداوند سبحان، به آن‌ها فرصتی می‌دهد، و این موضوع برای کسانی که دعوت‌هایی که باطل بودنشان روشن است را دنبال می‌کنند (مانند دعوت مُسیلمه)، مشخص است. قطعاً منظور در آیه، صرفاً ﴿تَقَوْلُ﴾ (دروغ بستن) نیست، بلکه منظور از (دروغ بستن) بر خداوند، موردی از ﴿تَقَوْلُ﴾ است که شخص ادعای سخن الهی بکند که بوسیله آن اقامه حجت می‌شود. این جا است که قطعاً خداوند وارد (کار) می‌شود، تا از سخن الهی که بوسیله آن اقامه حجت می‌شود، حمایت کند، و این نصی است که خلیفه‌ی خدا آن را (به مردم) می‌رساند تا جانشین پس از خودش شناخته شود، و آن را به بازدارنده از گمراهی بودن، توصیف نموده است. عدم دخالت خدای سبحان به جهت حمایت از نص، مخالف حکمت است؛ مثال این سخن یا نص: وصیت عیسی عليه السلام به محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و وصیت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله به امامان و مهدیین عليهم السلام می‌باشد.<sup>(۳۸)</sup>

آیه بیان می‌دارد که این نوع «تَقَوْلُ» (ادعا)، ممتنع (غیرممکن) است و در نتیجه «متن» برای صاحبش مورد حفاظت قرار می‌گیرد و کسی غیر از او آن را ادعا نمی‌کند. روایاتی وجود دارد که روشن می‌کند، این آیه، اختصاصاً مربوط به نص الهی بر خلفای الهی است. این نص الهی است که خداوند باید از آن محافظت کند، تا به صاحب آن برسد، و این نصی است الهی که از هر دخالتی که روی آن تأثیر بگذارد، محفوظ است، چه این دخالت در مرحله‌ی انتقال این وصیت به خلیفه‌ای باشد که وصیت به او می‌رسد، یا در مرحله یا مراحل رسیدن به خلیفه‌ای که آن را ادعا می‌کند.<sup>(۳۹)</sup>

وهناك روايات بيّنت هذه الحقيقة، وهي أنّ التّقول في هذه الآية هو بخصوص النصّ الإلهي: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) قَالَ: (سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: "يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ

۳۷- حاقه: ۴۴ - ۴۶.

۳۸- به همین دلیل رسول الله صلی الله علیه و آله این وصیت را به نوشتار بازدارنده از گمراهی برای هر کس که به آن چنگ بزند، توصیف کرده است. حق تعالی، وصیت عیسی عليه السلام به محمد صلی الله علیه و آله را دلیل روشنی از دلایلی که آورده است، به شمار آورده. خدای متعال می‌فرماید: (و زمانی که عیسی بن مریم به بنی اسرائیل فرمود: ای بنی اسرائیل، من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم، و آنچه از تورات (و) پیش از من است را تصدیق می‌کنم، و به شما بشارت پیامبری که پس از من می‌آید را می‌دهم، (که) نام او احمد است. وقتی دلایل روشن را آورد گفتند: این سحری آشکار است). (صف: ۶) در صورتی که مدعی باطلی بتواند ادعای وصیت کند، وصیت دلیل روشنی از سوی خدا نخواهد بود.

۳۹- اما حفظ نص، در مرحله‌ی انتقال این وصیت به خلیفه‌ای که وصیت به او می‌رسد، مثل انتقال وصیت به محمد صلی الله علیه و آله از سوی خدا به عیسی عليه السلام، یا انتقال وصیت به علی و فرزندان پاکش عليهم السلام، از سوی خدا به محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد. اما حفظ نص، در مرحله‌ی رسیدن به خلیفه‌ای که آن را ادعا می‌کند، گاهی یک مرحله را طی می‌کند، مثل رساندن وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله به امام علی عليه السلام و گاهی از مراحل متعددی عبور می‌کند مثل رسیدن به مهدی اول (احمد) یا رسیدن وصیت عیسی عليه السلام نسبت به محمد صلی الله علیه و آله و حفاظت نص الهی در تمامی این حالات و مراحل برقرار است.

بِأَفْوَاهِهِمْ"، قَالَ: يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وِلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) بِأَفْوَاهِهِمْ. قُلْتُ: "وَاللَّهِ مُبِئُ نُورِهِ"، قَالَ: وَاللَّهِ مُبِئُ الْإِمَامَةِ ..... قُلْتُ: قَوْلُهُ: "إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ"، قَالَ: يَعْنِي جَبْرِئِيلَ عَنِ اللَّهِ فِي وِلَايَةِ عَلِيِّ (عليه السلام). قَالَ: قُلْتُ: "وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ"، قَالَ: قَالُوا إِنَّ مُحَمَّدًا كَذَّابٌ عَلَى رَبِّهِ وَمَا أَمْرُهُ إِلَّا هَذَا فِي عَلِيِّ فَأَنْزَلَ اللَّهُ بِذَلِكَ قُرْآنًا. فَقَالَ: إِنَّ وِلَايَةَ عَلِيِّ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا مُحَمَّدٌ بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ. لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ).

كما أن الإمام الصادق (عليه السلام) يقول: (إن هذا الأمر لا يدعيه غير صاحبه إلا تبرأ الله عمره).

روایاتی وجود دارد که این حقیقت را روشن می کنند: این که «تقول» در این آیه، مربوط به نص الهی است: محمد بن فضیل از ابو الحسن (علیه السلام) روایت می کند: «از سخن خداوند عزوجل پرسیدم: «می خواهید نور خدا را با دهان هایشان خاموش کنند». فرمود: «می خواهید ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را با دهان هایشان خاموش کنند». عرض کردم: و خدا نور خود را کامل می کند. فرمود: «خدا نور امامت را کامل می کند...». عرض کردم: سخن خداوند: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾ (قرآن سخن فرستاده ای کریم است). فرمود: «یعنی جبرئیل، از سوی خدا، در مورد ولایت علی (علیه السلام)». (راوی) می گوید: عرض کردم: ﴿وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ﴾ (سخن شاعر نیست، تعداد کمی ایمان می آورند). فرمود: «گفتند: محمد به پروردگارش دروغ می بندد و خداوند او را به این موضوع در مورد علی، امر نکرده است، به همین دلیل خداوند (این آیه از) قرآن را فرستاد». فرمود: «ولایت علی، از سوی پروردگار جهانیان است و اگر محمد بعضی از این سخنان را به ما ببندد، با دست راست (و با قدرت) از او می گیریم، سپس رگ قلبش را می زنیم».<sup>(۴۰)</sup>

همان طور که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «این امر را جز صاحبش ادعا نمی کند، مگر این که عمرش کوتاه می شود».<sup>(۴۱)</sup>

فالمبطل مصروف عن ادعاء الوصية الإلهية الموصوفة بأنها تعصم من تمسك بها من الضلال، أو أن ادعاءه لها مقرون بهلاكه قبل أن يظهر هذا الادعاء للناس، حيث أن إمهاله مع ادعائه الوصية يترتب عليه إما جهل وإما عجز أو كذب من وعد المتمسكين به بعدم الضلال. وهذه أمور محالة بالنسبة للحق المطلق سبحانه، ولهذا قال تعالى: ﴿لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾. وقال الصادق (عليه السلام): (تبرأ الله عمره).

ادعای وصیت الهی از سوی شخص باطل ممتنع است. وصیتی که متصف به این شده است، که هر کس که به آن چنگ زند گمراه نمی شود؛ یا ادعای شخص باطل، باعث هلاک شدن او می شود، پیش از این که این ادعا را برای مردم، ظاهر کند، زیرا فرصت دادن به او تا وصیت را مدعی شدن، دلیل بر نادانی، ناتوانی

<sup>۴۰</sup> - کافی: ج ۱ ص ۴۳۴

<sup>۴۱</sup> - کافی - کلینی: ج ۱ ص ۳۷۲

یا دروغ‌گویی کسی است که وعده‌ی عدم گمراهی به خاطر چنگ زدن به وصیت را داده است. و نسبت دادن این امر به حقّ مطلق سبحان محال است، به همین دلیل خدای متعال فرموده است: **(با دست راست و با قدرت) از او می‌گیریم \* سپس رگ قلبش را می‌زنیم** و امام صادق (علیه السلام) فرمود: «**خداوند عمر او را کوتاه می‌کند.**»

وللتوضیح أكثر أقول: إن الآية تطابق الاستدلال العقلي السابق وهو أن الادعاء ممتنع وليس ممكناً، فإن قوله تعالى: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾، معناه أن الهلاك ممتنع لامتناع التقول أي أنه لو كان متقولاً لهلك<sup>(۴۲)</sup>، والآية تتكلم مع من لا يؤمنون بمحمد (صلى الله عليه وآله) والقرآن، وبالتالي فالاحتجاج بالكلام في الآية ليس بها كونها كلام الله؛ لأنهم لا يؤمنون بهذا، بل الاحتجاج هو بمضمون الآية، أي احتجاج بما هو ثابت عندهم عقلاً وهو أن النص الإلهي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به لا يمكن أن يدعيه غير صاحبه؛ لأن القول بأنه يمكن أن يدعيه غير صاحبه يلزم منه نسب الجهل أو العجز أو الكذب لله سبحانه وتعالى. إذن فلا يمكن - عقلاً وقرآناً وروايةً - أن يحصل ادعاء النص الإلهي التشخيصي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، أي أن النص محفوظ من الادعاء حتى يدعيه صاحبه ليتحقق الغرض من النص وهو منع الضلال عن المكلف المتمسك به كما وعده الله سبحانه.

برای توضیح بیشتر می‌گوییم: آیه، منطبق بر استدلال عقلی یاد شده پیشین می‌باشد؛ این که ادعا(ی وصیت) محال است و (به هیچ وجه) ممکن نمی‌باشد. سخن خداوند متعال: **(و اگر (محمد) بعضی از این سخنان را به ما ببندد \* با دست راست (و با قدرت) از او می‌گیریم \* سپس رگ قلبش را می‌زنیم)** به این معنا است که هلاک نمودن (توسط خداوند) غیر قابل اجتناب است؛ یعنی اگر او «تقول» (ادعا باطل کند)، هلاک می‌شود.<sup>(۴۳)</sup> مخاطب این آیه کسانی هستند که به محمد (صلی الله علیه و آله) و قرآن ایمان ندارند، بنابراین احتجاج نمودن به این سخن، در آیه، به این دلیل که سخن خداوند است، نمی‌باشد، چون آن‌ها به خداوند ایمان ندارند، بلکه احتجاج به مضمون آیه است، یعنی احتجاج به مطلبی که از جهت عقلی برای آن‌ها ثابت شده است؛ یعنی این که نص الهی که به بازدارنده از گمراهی بودن آن برای کسی که به آن چنگ می‌زند، اشاره شده است، غیر از صاحب (اصلی) آن نمی‌تواند مدعی داشته باشد؛ زیرا اگر بگوییم کسی غیر از

<sup>۴۲</sup> - قال ابن منظور: [قال الجوهري: (لو) حرف تمنٍّ، وهو لامتناع الثاني من أجل امتناع الأول، تقول: لو جئتني لأكرمك] لسان العرب: ج ۱ ص ۴۷۰. والأول في الآية هو التقول (تقول علينا ..) والثاني هو الهلاك (لأخذنا منه باليمين ..)، و(لو) تفيد أن الهلاك ممتنع لأجل امتناع التقول.

<sup>۴۳</sup> - این منظور می‌گوید: جوهری می‌گوید: «لو» حرف تمنی (آرزو) است، و معنایش این است که (جمله‌ی) دوم به خاطر نشدنی بودن (جمله‌ی) اول اتفاق نمی‌افتد، می‌گویی: «اگر نزد من بیایی، تو را اِکرام می‌کنم». (جمله‌ی) اول در آیه، ﴿تَقُولُ﴾ است، «اگر بر ما سخنانی ببندد» و (جمله‌ی) دوم هلاک نمودن است، «با قدرت او را می‌گیریم» و «لو» (اگر) در این‌جا به این معنا است که هلاک نمودن اتفاق نمی‌افتد، زیرا ﴿تَقُولُ﴾ رخ نمی‌دهد.

صاحب (اصلى) آن بتواند آن را ادعا کند، لازم می شود به خدای سبحان و متعال نسبت نادانی، ناتوانی یا دروغ گویی داده شود. بنابراین، از جهت عقلی، قرآنی و روایی، امکان ندارد که کسی بتواند نص الهی تشخیصی را ادعا کند؛ (نصی که) مُتَّصِف به این شده است که برای هر کس که به آن چنگک بزند، بازدارنده از گمراهی باشد؛ یعنی نص، از این که کسی بتواند آن را ادعا کند، حفظ شده است تا این که صاحبش آن را ادعا کند و هدف از نص، محقق شود، که همان جلوگیری از گمراه شدن مکلفینی است که به وصیت چنگک زده اند؛ همان طور که خدای سبحان به آن وعده داده است.

وللتوضیح والتفصیل أكثر أقول:

إن مدعی المنصب الإلهی:

- إما أن يكون مدعياً للنص التشخيصي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، فهذا المدعي محق ولا يمكن أن يكون كاذباً أو مبطلاً؛ لأن هذا النص لا بد من حفظه من ادعاء الكاذبين والمبطلين، وإلا فسيكون الله قد أمر الناس بالتمسك بما يمكن أن يضلهم، ورغم هذا قال عنه بأنه عاصم من الضلال أبداً، وهذا كذب يستحيل أن يصدر من الله.
- وإما أن يكون مدعياً للمنصب الإلهي ولكنه غير مدعٍ للنص التشخيصي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، وهكذا مدعي: إما أن يكون ادعاؤه فيه شبهة على بعض المكلفين لجهلهم ببعض الأمور، وهذا ربما يمضي الله به الآية ويهلكه رحمة بالعباد وإن كان بعد ادعائه بفترة من الزمن رغم أنه لا حجة ولا عذر لمن يتبعه. وإما أنه لا يحتمل أن يشتبه به أحد إلا إن كان طالباً للباطل فيتبع شخصاً بدون نص تشخيصي كما بينت، ومع هذا تصدر منه سفاهات كثيرة ويجعل الله باطله واضحاً وبيناً للناس. وهذا لا داعي أن تطبق عليه الآية بل ربما أمهل فترة طويلة من الزمن فهو يترك لمن يطلبون الباطل بسفاهة.

برای توضیح و تفصیل بیشتر می گویم:

مدعی منصب و جایگاه الهی:

- یا این شخص، مدعی نص تشخیصی است که متصف به بازدارنده از گمراهی بودن برای کسی که به وصیت چنگک زند، می باشد، که در این صورت این مدعی بر حق است و امکان ندارد دروغ گو یا باطل باشد؛ زیرا که نص باید از ادعای دروغ گویان و افراد باطل در امان باشد، و گرنه خداوند مردم را به چیزی دستور داده است که ممکن است گمراهشان کند، و در عین حال گفته است که وصیت، بازدارنده از گمراهی است، و این دروغی است که غیرممکن است از خداوند صادر شود.

• یا این که این شخص، مدعی جایگاه الهی است ولی مدعی نص تشخیصی، نصی که متصف به این شده است که برای کسی که به آن چنگ زند، باعث عدم گمراهی می شود، نمی باشد. این چنین مدعی، یا در ادعایش برای بعضی از مکلفین، شبهه وجود دارد، به دلیل این که آن ها نسبت به برخی امور نادان هستند، و چه بسا خداوند به خاطر مهربانی نسبت به بندگان، بر چنین شخصی (عذاب و) آیه ای بفرستد و او را هلاک کند، هر چند این هلاکت پس از گذشت مدتی از ادعای او باشد؛ با توجه به این که این چنین شخصی دلیل و حجتی برای ادعای خود ندارد و کسانی که از او دنباله روی می کنند نیز عذری ندارند. یا این که ممکن نیست کسی به واسطه ی (ادعای) او گمراه شود، مگر این که چنین کسی خودش دنبال باطل باشد، و همان طور که گفتیم از شخصی بدون داشتن نص تشخیصی دنباله روی کند؛ با این حال مسایل باطل زیادی از او (مدعی باطل) صادر می شود، و خداوند ادعای باطل او را برای مردم، روشن و واضح می کند. این چنین شخصی، دلیلی ندارد تا این آیه بر او تطبیق کند و شاید مدت زیادی از زمان سپری شود و این شخصی رها شود تا کسانی که دنبال باطل هستند، با بی خردی از او پیروی نمایند.

وهذا تقرب لیتوضح الأمر أكثر: نفرض أنّ هناك ثلاث دوائر؛ بيضاء، ورمادية، وسوداء. فالدائرة البيضاء محمية من أن يدخل لها كاذب، وبالتالي فكل من دخلها فهو مدع صادق ويجب تصديقه، فالآية: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾ واجبة التطبيق في هذه الدائرة. والرمادية غير محمية من أن يدخل لها الكاذب، فلا يصح الاعتماد على من كان فيها وتصديقه، ورغم هذا فيمكن أن تحمي بعض الأحيان من الكاذب بعد دخوله رحمة بالعباد رغم أنهم لا عذر لهم باتباع من كان في هذه الدائرة، فالآية ممكنة التطبيق على هذه الدائرة وليس واجبة التطبيق.

والثالثة سوداء غير محمية من أن يدخل لها الكاذب، بل هي دائرة الكاذبين وواضحة بأنها دائرة الكاذبين، فلا داعي لحمايتها أصلاً من الكاذبين لا قبل دخولهم ولا بعد دخولهم، فالآية ليس موضعها هذه الدائرة.

مثالی برای نزدیک کردن و توضیح بیشتر: فرض کنیم سه دایره داریم: سفید، خاکستری، سیاه. دایره ی سفید از ورود افراد دروغ گو در امان است، در نتیجه هر کسی که وارد آن شود، مدعی راست گویی است و واجب است او را تصدیق کنیم. آیه ی: (و اگر محمد بعضی از این سخنان را به ما ببندد \* با دست راست (و با قدرت) از او می گیریم \* سپس رگ قلبش را می زنیم) بر این دایره قابل تطبیق است.

دایره ی خاکستری از ورود افراد دروغ گو در امان نیست و اعتماد و تأیید هر کسی که در داخل آن است، صحیح نمی باشد؛ زیرا این امکان وجود دارد که بعضی اوقات از افراد دروغ گو حمایت شود. بعد از این که (فرد دروغ گو) وارد دایره شد، (این حمایت) به دلیل رحمت بر بندگان است به رغم این که

عذری برای آن‌ها برای پیروی از کسانی که در این دایره هستند، وجود ندارد. این آیه می‌تواند بر (افراد) این دایره تطبیق کند و تطبیق آن واجب و الزام‌آور نیست.

دایره‌ی سوم، از ورود افراد دروغ‌گو در امان نیست و بلکه دایره‌ی دروغ‌گویان می‌باشد و کاملاً واضح است که این دایره، دایره‌ی دروغ‌گویان است؛ اصلاً دلیلی برای محافظت از این دایره از دروغ‌گویان نیست، نه پیش از ورود آن‌ها و نه پس از ورود آن‌ها و مصداق آیه، این دایره نمی‌باشد.

فلا بد إذن من الانتباه إلى أنّ كلامنا في منع ادعاء النص التشخيصي الموصوف بأنه عاصم من الضلال وليس في ادعاء المنصب الإلهي عموماً، فادعاء المنصب الإلهي أو النبوة أو خلافة الله في أرضه باطلاً بسفاهة ودون الاحتجاج بالوصية (النص التشخيصي) حصل كثيراً وربما بقي حياً من ادعى باطلاً فترة من الزمن، ومثال لهؤلاء مسيلمة الكذاب ادعى أنه نبي في حياة رسول الله محمد (صلى الله عليه وآله) وبقي مسيلمة حياً بعد موت رسول الله محمد (صلى الله عليه وآله)، فالادعاء بدون شهادة الله ونص الله وبدون الوصية لا قيمة له وهو ادعاء سفیه، فمن يصدق هكذا مدعٍ مبطل لا عذر له أمام الله.

در نتیجه، باید توجه داشت که سخن ما در مورد غیر ممکن بودن ادعای نص تشخیصی است؛ نصی که به بازدارنده از گمراهی، توصیف شده است؛ ولی ادعای جایگاه الهی داشتن به طور کلی، ممنوع نیست. ادعای جایگاه الهی یا پیامبری یا خلافت الهی در زمین، باطل و سفیهانه است و بدون احتجاج به وصیت (نص تشخیصی) بسیار اتفاق افتاده است و چه بسا کسی که ادعای باطل کند، مدت زمانی هم زنده بماند. مثال این افراد، مسیلمه‌ی کذاب است که در زمان رسول الله ﷺ ادعای پیامبری نمود و مسیلمه پس از وفات رسول الله حضرت محمد ﷺ نیز زنده بود. ادعای بدون شهادت خدا و نص خدا و بدون وصیت، فایده‌ای ندارد و ادعایی سفیهانه است و هر کس که این مدعی باطل را تصدیق کند، عذری در محضر خداوند ندارد.

إذن، فالمقصود ليس منع أهل الباطل من الادعاء مطلقاً، بل منعهم من ادعاء النص التشخيصي الموصوف بأنه عاصم لمن تمسك به من الضلال وهو وصية خليفة الله للناس، وهذا المنع الذي أثبتناه عقلاً وأكد عليه النص القرآني والروائي يؤكدُهُ أيضاً الواقع، فمرور مئات السنين على النص دون أن يدعيه أحد كافٍ لإثبات هذه الحقيقة، فقد مرّ على وصايا الأنبياء في التوراة ووصية عيسى (عليه السلام) مئات السنين ولم يدعيها غير محمد (صلى الله عليه وآله) وأوصيائه من بعده، كما ولم يدع وصية النبي غير الأئمة (عليهم السلام)، وقد احتج الإمام الرضا (عليه السلام) بهذا الواقع على الجائليق فبعد أن بين النص من الأنبياء السابقين على الرسول محمد (صلى الله عليه وآله) من التوراة والإنجيل احتج الجائليق بأنّ النصوص يمكن أن تنطبق على أكثر من شخص، فكان احتجاج الإمام الرضا (عليه السلام) على الجائليق أنه لم يحصل أن ادعى الوصايا المبطلون، وهذا هو النص موضع الفائدة قال الجائليق: (.....) ولكن لم يتقرر

عندنا بالصحة أنه محمد هذا، فأما اسمه محمد فلا يصح لنا أن نقر لكم بنبوته ونحن شاكون أنه محمدكم ..... فقال الرضا (عليه السلام): "احتججتكم بالشك، فهل بعث الله من قبل أو من بعد من آدم إلى يومنا هذا نبياً اسمه محمد؟ وتجدونه في شيء من الكتب التي أنزلها على جميع الأنبياء غير محمد؟" فأحجموا عن جوابه).

بنابراین، منظور، ممتنع بودن ادعای اهل باطل به صورت مطلق نیست، بلکه منظور ممتنع بودن ادعای «نص تشخیصی» است، نصی که به بازدارنده از گمراهی برای کسی که به آن چنگ می‌زند، توصیف شده است که همان وصیت خلیفه‌ی خدا برای مردم است. این ممتنع بودن را به صورت عقلی ثابت نمودیم و نص قرآنی و روایی نیز آن را تأیید می‌کند. این موضوع را واقعیت نیز تأیید می‌کند؛ گذشت صد‌ها سال بر این نص، بدون این که کسی آن را ادعا کند، برای اثبات این حقیقت کافی است! از وصیت‌های پیامبران در تورات و از وصیت عیسی (علیه السلام) صد‌ها سال گذشته است و کسی غیر از محمد (صلی الله علیه و آله) و اوصیای پس از او، آن را ادعا نکرده‌اند؛ همان طور که وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را غیر از امامان (علیهم السلام) کسی ادعا نکرده است. امام رضا (علیه السلام) این واقعیت را بر جاثلیق احتجاج کرده است. بعد از این که از تورات و انجیل، نص از پیامبران پیشین بر حضرت محمد رسول (الله) (صلی الله علیه و آله) را بیان نمود، جاثلیق اینگونه احتجاج کرد که ادعای نص‌ها می‌تواند بر بیش‌تر از یک شخصی امکان‌پذیر باشد، احتجاج امام رضا (علیه السلام) بر جاثلیق این بود که وصایا را افراد باطل ادعا نکردند. این قسمتی از روایت است که برای تشخیص مدعی مفید است، جاثلیق گفت: «... ولی برای ما ثابت نشده است که این شخص، همان محمد (صلی الله علیه و آله) است. به صرف این که نام او محمد (صلی الله علیه و آله) است، نمی‌توانیم به پیامبر بودن او اقرار کنیم، و ما شک داریم که این شخص، همان محمد (صلی الله علیه و آله) شما باشد...». (امام) رضا (علیه السلام) فرمود: «به شک احتجاج کردید! آیا خدا پیش یا پس از آن، از زمان آدم تا امروز، پیامبری که نامش محمد باشد، برانگیخت؟ در حالی که در کتاب‌هایی که بر همه‌ی پیامبران فرستاده شد، او را محمد (صلی الله علیه و آله) می‌بینید؟!» (آن‌ها) از پاسخ بازماندند. (۴۴)

فاحتجاج الأوصياء السابقين بهذا النص حجة على من يؤمن بهم، وقد احتج عيسى ومحمد صلوات الله عليهما به، فعيسى (عليه السلام) احتج بنص الأنبياء السابقين عليه رغم عدم مباشرتهم له، ومحمد (صلى الله عليه وآله) كما في القرآن احتج بنص عيسى (عليه السلام) عليه ونص الأنبياء قبل عيسى (عليه السلام) عليه. قال تعالى: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾ [الصف: ۶]. ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ



وَيَهْتَهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُجَلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ  
فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿الأعراف: ۱۵۷﴾.

احتجاج اوصیای پیشین به این نص، بر کسانی که به آنها ایمان دارند، حجت است. عیسی (علیه السلام) و محمد (صلی الله علیه و آله) به آن احتجاج کردند. عیسی (علیه السلام) به نص پیامبران پیشین احتجاج نمود، با توجه به این که بلافاصله پس از آنها نبود. همان طور که در قرآن ذکر شده است، محمد (صلی الله علیه و آله) به نص عیسی (علیه السلام) و همین طور به نص پیامبران پیش از عیسی (علیه السلام) به او احتجاج کرده است. خدای متعال فرمود: (و زمانی که عیسی بن مریم فرمود: ای بنی اسرائیل، من رسول خدا به سوی شما هستم، و توراتی که پیش روی من است را تصدیق می کنم، و به رسولی که بعد از من می آید و نامش احمد است، بشارت می دهم. وقتی دلایل روشن را آورد، گفتند: این سحری آشکار است).<sup>(۴۵)</sup> (آنان که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امی» پیروی می کنند؛ همان کسی که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند؛ آنها را به معروف دستور می دهد، و از منکر باز می دارد؛ پاکی ها را برای آنها حلال می شمرد، و ناپاکی ها را تحریم می کند؛ و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان) بر می دارد، پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاریش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگار اندند).<sup>(۴۶)</sup>

والله يَبِّنُ فِي الْقُرْآنِ أَنَّ ادعاء محمد (صلى الله عليه وآله) لو كان باطلاً - وحاشاه - لما تركه يدعيه: لأن الله متكفل بحفظ النص وصورته من ادعاء المبطلين، أو يمكن أن نقول إن الله متكفل بصرفهم عن النص ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ \* وَمَا لَا تُبْصِرُونَ \* إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ \* وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ \* وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَدْكُرُونَ \* تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ \* وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ \* فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ \* وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ \* وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ \* وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ \* وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ \* فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ [الحاقة: ۳۸ - ۵۲].

خداوند در قرآن بیان کرده است که اگر ادعای محمد (صلی الله علیه و آله) باطل بود (که هرگز این طور نیست) خدا او را با ادعا نمودنش رها نمی کرد، زیرا خداوند وظیفه ی حفظ نص و نگه داشتن از ادعای اهل باطل را بر عهده دارد، یا می توان اینگونه گفت که خداوند وظیفه دارد آنها را از (ادعای) نص بازدارد. (قسم به آنچه می بینید \* و آنچه نمی بینید \* این سخن فرستاده ای کریم است \* و سخن شاعر نیست، تعداد اندکی ایمان می آورند \* و سخن کاهن نیست، تعداد اندکی یاد می کنند \* از جانب پروردگار جهانیان فرستاده شده است \* و اگر او بعضی از این سخنان را به ما ببندد \* با دست راست (و با قدرت) از او می گیریم \* سپس

رگ قلبش را می‌زنیم \* و هیچ یک از شما نمی‌تواند از آن بازدارد \* و این تذکری برای پرهیزگاران است \* و می‌دانیم که بعضی از شما تکذیب می‌کنید \* و این حسرتی برای کافرین است \* و حقی آشکار است \* پروردگار بزرگت را ستایش کن).<sup>(۴۷)</sup>

و‌ها هو کتاب الوصیة الذی کتبه الرسول محمد (صلی الله علیه وآله) لیلۃ وفاته موجود منذ أكثر من ألف عام فی الکتب، ویستطیع أي إنسان أن یقرأه ویطلع علیه ولكن لم یتمکن مبطل من ادعائه مع کثرتهم، فالله صرف عنه کل مدع کاذب، حیث ادعی کثیرون النبوة والإمامة والمهدویة ولكن أبدأ لم یتمکن أحدهم من خرق حجاب الله المضروب علی هذا الکتب فیدعیه، وهذا الواقع یؤكد ما بیئته فیما تقدم من أن وصف هذا الکتب بأنه عاصم من الضلال بذاته یعنی أنه لا یدعیه غیر صاحبه الذی ذکره الرسول محمد (صلی الله علیه وآله)، ومن یدعیه فهو صادق وهو صاحبه.

وهذا کاف کدلیل تام وحجة قائمة علی أحقیة هذه الدعوة، فمن أراد الحق ومعرفة أحقیة هذه الدعوة تکفیه الوصیة وادعائی أني المذكور فیها، وهناك أدلة کثیرة غیرها، کالعلم بدین الله وبحقائق الخلق، والانفراد برایة البیعة لله، وأیضاً النص من الله مباشرة بالوحي لعباده بالرؤیا<sup>(۴۸)</sup> و غیرها من سبل شهادة الله عند خلقه لخلفائه فی أرضه، فکما شهد للملائکة بخلافة آدم (علیه السلام) بالوحي فقد شهد الله عند عدد کبیر من الناس المتفرقین بحیث یمتنع تواطؤهم علی الکذب بأن أحمد الحسن حق وخليفة من خلفاء الله فی أرضه<sup>(۴۹)</sup>، وقد قال تعالی: ﴿وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ [النساء: ۷۹]. وقال تعالی: ﴿لَکِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ [النساء: ۱۶۶].

این، وصیتی است که محمد رسول الله ﷺ آن را در شب وفاتش نوشته است و از هزاران سال پیش، در کتاب‌ها موجود می‌باشد. هر کسی می‌تواند آن را بخواند و از آن آگاه شود، ولی برای افراد باطل ادعای آن امکان‌پذیر نبوده است، با این که آن‌ها زیاد هستند. خداوند هر مدعی دروغ‌گویی را از ادعای (به) وصیت بازداشته است. با این که تعداد زیادی ادعای پیامبری، امامت و مهدویت نموده‌اند، ولی هیچ وقت برای آن‌ها چنین امکانی وجود نداشت که حجاب خدا را که بر این وصیت وجود دارد، از بین ببرند، و ادعای وصیت کنند. این واقعیت، مطلبی را که پیش‌تر گفتم تأکید می‌کند؛ این که توصیف این نوشتار به این که در ذات خودش، بازدارنده از گمراهی است، به این معنا است که کسی غیر از صاحب (اصلی) آن نمی‌تواند آن را ادعا کند؛ کسی که محمد رسول (الله) ﷺ آن را ذکر کرده است. در نتیجه هر کسی که ادعای وصیت کند، راست‌گو و صاحب (اصلی) آن می‌باشد.

<sup>۴۸</sup> - روی أبو الفتح الکرآجکی: [عن علی (علیه السلام) قال: رویا المؤمن تجری مجری کلام تکلم به الرب عنده] کنز الفوائد: ص ۲۱۱.  
<sup>۴۹</sup> - وقد قص أنصار الإمام المهدي (علیه السلام) رؤاهم التي شهد الله لهم فیها صوتاً وکتاباً، وهم من بلدان وخلفیات وقومیات مختلفة، وضمت المواقع الرسمية للدعوة الیمنیة المبارکة الکثیر من تلك الشهادات.

این مطلب به عنوان دلیلی کامل و حجتی بر حقانیت این دعوت، کافی است. هر کسی حق را می خواهد، و می خواهد حق بودن این دعوت را بشناسد، وصیت برای او کفایت می کند، و این که من ادعا کردم که در آن ذکر شدم! دلایل زیاد دیگری نیز وجود دارد، مانند علم به دین خدا و حقایق آفرینش، و انفراد و تک بودن در برافراشتن پرچم «البيعة لله» (بیعت فقط از آن خدا است) و هم چنین نص (تایید) مستقیم از جانب خداوند، با وحی نمودن به بندگان در رؤیا<sup>(۵۰)</sup> و بقیه‌ی راه‌های شهادت خدا نزد مردم، برای خلفای الهی در زمین، همان‌طور که فرشتگان به خلافت آدم (عليه السلام) به واسطه‌ی وحی شهادت دادند. خداوند برای بسیاری از مردم مُتفرِّق و جُدای از هم به گونه‌ای که هم‌دستی آن‌ها بر دروغ محال است، شهادت داده که احمد‌الحسن، حق و خلیفه‌ی خدا در زمینش است<sup>(۵۱)</sup>. خداوند متعال می‌فرماید: (و تو را به عنوان فرستاده‌ای برای مردم فرستادیم و خداوند به عنوان شاهد کافی است).<sup>(۵۲)</sup> خداوند متعال می‌فرماید: (ولی خداوند به آنچه بر تو فرستاد، شهادت می‌دهد، با علم خود آن را فرستاده است و فرشتگان شهادت می‌دهند و خدا به عنوان شاهد کافی است).<sup>(۵۳)</sup>

وأيضاً بالنسبة للمسلمين السنة فقد حثهم رسول الله (صلى الله عليه وآله) على نصرته المهدي وأسماء (خليفة الله المهدي) كما في الروايات الصحيحة في كتب السنة<sup>(۵۴)</sup>، وقد حثهم واسمي يواطئ اسم رسول الله (صلى الله عليه وآله) (أحمد)، واسم أبي يواطئ اسم أب رسول الله (إسماعيل) كما نصت الروايات<sup>(۵۵)</sup> والرسول (صلى الله عليه وآله) قال: (أنا ابن الذبيحين عبد الله وإسماعيل)<sup>(۵۶)</sup>، وقد حثتكم بالنص التشخيصي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، وجئت بالعلم، والانفراد برأية البيعة لله. فاتقوا الله يا أمة محمد (صلى الله عليه وآله) وأذعنوا للحق واتبعوا خليفة الله المهدي الذي دعاكم رسول الله (صلى الله عليه وآله) لنصرته ولو زحفاً على الثلج، وأمنوا بوصية نبيكم الوحيدة لتنجوا في الدنيا والآخرة.

۵۰- ابوالفتح کراچکی روایت می‌کند: علی (عليه السلام) فرمود: «رؤیای مؤمن، در حکم سخنی است که پروردگار با او می‌گوید» (کنز الفوائد: ص ۲۱۱).

۵۱- انصار امام مهدی (عليه السلام) رؤیاهای خود را که خداوند در آن‌ها شهادت داده است، به صورت صوتی و مکتوب، تعریف نمودند، در حالی که آن‌ها جُدای از هم و درکشورها و اقوام مختلف می‌باشند. در سایت رسمی دعوت مبارک یمانی بسیاری از این شهادت‌ها وجود دارد.

۵۲- نساء: ۷۹

۵۳- نساء: ۱۶۶

۵۴- أخرج ابن ماجة: [.. عن ثوبان، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم "يقتل عند كنزكم ثلاثة كلهم ابن خليفة. ثم لا يصير إلى واحد منهم. ثم تطلع الرايات السود من قبل المشرق. فيقتلونكم قتلاً لم يقتله قوم". ثم ذكر شيئاً لا أحفظه. فقال: "فإذا رأيتموه فبايعوه ولو حبواً على الثلج. فإنه خليفة الله، المهدي"] سنن ابن ماجة: ج ۲ ص ۱۳۶۷.

۵۵- أخرج الحاكم: [.. عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه عن النبي (صلى الله عليه وآله) أنه قال: لا تذهب الأيام والليالي حتى يملك رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي واسم أبيه فيملا الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً] المستدرک: ج ۴ ص ۴۴۲.

۵۶- الخصال للصدوق: ص ۵۶؛ عيون أخبار الرضا (عليه السلام): ج ۱ ص ۱۸۹؛ المستدرک للحاكم: ج ۲ ص ۵۵۹؛ نيل الأوطار للشوكاني: ج ۹ ص ۱۶۴. ولا يشك مسلم في أن النبي (صلى الله عليه وآله) من ولد إسماعيل وليس من ولد إسحاق كما يدعيه اليهود.

هم چنین برای مسلمانان اهل سنت، رسول الله ﷺ آنها را به یاری مهدی تشویق نموده است و او را «خلیفه الله المهدی» نامید، همان طور که در روایات صحیح کتاب‌های اهل سنت آمده است. (۵۷) من نزد آنها آمدم در حالی که نامم شبیه نام رسول الله ﷺ (احمد) است و نام پدرم شبیه نام پدر رسول الله (اسماعیل) است، همان طور که در روایات به آن اشاره شده است (۵۸) و رسول (الله) ﷺ فرمود: «من فرزند دو قربانی هستم، عبدالله و اسماعیل». (۵۹) برای شما نص تشخیصی آوردم که با این خصوصیت وصف شده است که برای هر کس که به آن چنگ بزند، بازدارنده از گمراهی است. با علم آمدم، و منفرد و تک بودن در برافراشتن پرچم «البیعة لله».

ای امت محمد ﷺ! از خدا بترسید و به حق اعتراف کنید و از خلیفه‌ی خدا، مهدی تبعیت کنید؛ همان کسی که رسول الله ﷺ شما را به یاری او خوانده است هر چند سینه خیز بر روی برف (و یخ‌ها) بسوی او بشتابید. به وصیت یگانه‌ی پیامبرتان ایمان آورید تا در دنیا و آخرت نجات پیدا کنید.

### أحمد الحسن

\*\*\*

---

۵۷- ابن ماجه می‌گوید:.... ثوبان گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «نزد گنج شما، سه فرد می‌میرند که همه‌ی آنها فرزند خلیفه هستند و به هیچ کدام (خلافت) نمی‌رسد. سپس پرچم‌های سیاه از سوی مشرق می‌آید و با شما می‌جنگند، به گونه‌ای که با گروهی (اینگونه) نجنگیدند». بعد مطلبی را ذکر نمود که در ذهنم نیست، سپس گفت: «وقتی او را دیدید، با او بیعت کنید، هر چند سینه خیز بر روی برف‌ها، زیرا ایشان خلیفه‌ی خدا، مهدی است». در زوائد: سند این حدیث صحیح و رجالش ثقه هستند. حاکم در مستدرک نیز آن را روایت نموده و گفته است: با شرط شیخین، صحیح است. (سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۳۶۷).

۵۸- حاکم می‌گوید:.... از عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه: پیامبر ﷺ فرمود: «روزها و شب‌ها نمی‌گذرد تا این که مردی از خانواده‌ی من به فرمان‌روایی برسد، نام او شبیه نام من است و نام پدرش شبیه نام پدر من است، زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان طور که از ظلم و جور پر شده است» (المستدرک: ج ۴ ص ۴۴۲).

۵۹- خصال صدوق: ص ۵۶؛ عیون اخبار رضا علیه السلام ج ۱ ص ۱۸۹؛ مستدرک حاکم: ج ۲ ص ۵۵۹؛ نیل الأوطار شوکانی: ج ۹ ص ۱۶۴. مسلمان تردید نمی‌کند که پیامبر ﷺ فرزند اسماعیل است و آن گونه یهودیان که ادعا می‌کنند، فرزند اسحاق نیست.

تهیه و تنظیم:



صادق شکاری

ربیع الاول ۱۴۴۳ هـ ق

[sadeghshekari۱۰۳۱۳.blogspot.com](http://sadeghshekari۱۰۳۱۳.blogspot.com)

[sadeghshekari.over-blog.com](http://sadeghshekari.over-blog.com)

[t.me/Sadeghansary](https://t.me/Sadeghansary)

[sadeghshekari.com](http://sadeghshekari.com)

[sadeghshekari.blog.ir](http://sadeghshekari.blog.ir)

جهت آشنایی با دعوت سید احمد الحسن علیه السلام به تارنمای رسمی مراجعه نمایید:

[almahdyoon.co](http://almahdyoon.co)

مطالب مرتبط :

[دانلود بیانیه‌های سید احمد الحسن \(ع\)](#)

[دانلود خطبه‌ها و سخنرانی‌های سید احمد الحسن \(ع\)](#)

[دانلود کتاب‌های سید احمد الحسن \(ع\)](#)

[دانلود مجموعه کتاب‌های پاسخ‌های روشنگرانه \(جواب المنیر\)](#)

[پرسش ۸۰۷ پاسخ‌های روشنگرانه: سؤالی از سند روایت وصیت مقدس](#)

[پرسش ۸۰۸ س ۱ پاسخ‌های روشنگرانه: آیا آیه وصیت منسوخ شده است؟ وصیتی که بر مکلف واجب](#)

[است، چیست؟](#)